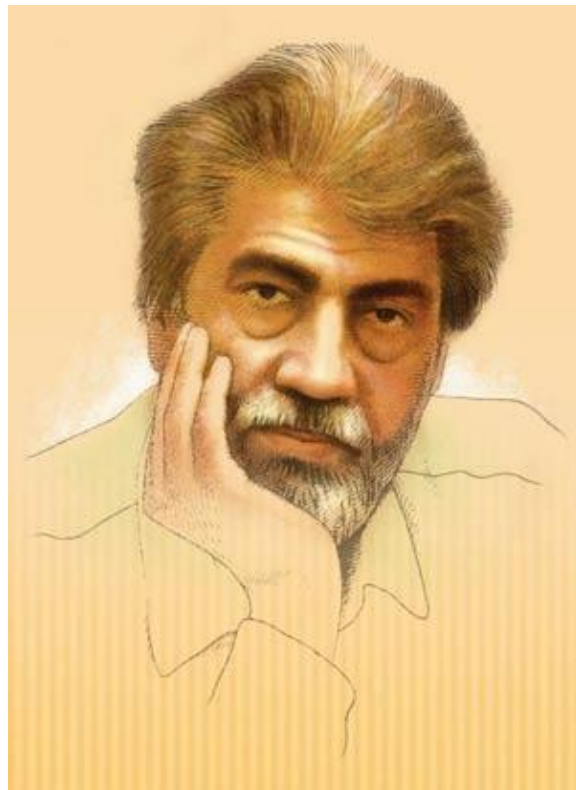


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قصیر شاعر فرزانه انقلاب

به اهتمام

حزین (زهرا) خوش نظر



وقف حرف آخر عشق است

آنجا که نام کوچک تو آغاز می شود



نگاهی به زندگی قیصر امین پور

قیصر امین پور هر چند همیشه از مصاحبه گریزان بود؛ اما رسانه های بیچ گاه از نامش

بمی گذشتند. امروز هم خبرها با او شروع شد؛ اما این بار خبر، خبر رفتن بود...

تیسرا این پور «دستور زبان عشق» را سرود و از دنیا رفت.

او آخرین مجموعه می شعرش را مرداد ماه به دست علاقه مندان رساند.

این آخری ها کارهای چاپ نشده می سید حسن حسینی را به سرانجام رساند و هنوز قرار بود

کلیات حسینی فقید زیر نظر او منتشر شود؛ اما...

این شاعر و استاد دانشگاه حدود ساعت ۳ بامداد سه شنبه، هشم آبان ماه در حالی که چند ماهی

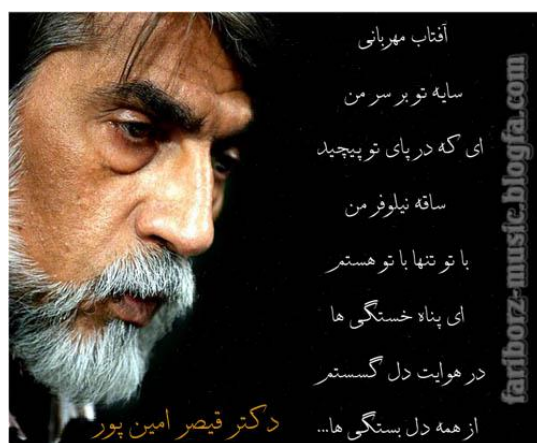
بود ۴۸ ساله شده بود، پس از تحمل سال ها درد و بیماری بر اثر ایست قلبی درگذشت.

این پور چند سال پیش عمل پیوند کلیه انجام داده بود و چندی قبل نیز یک جراحی

قلب را پشت سر گذاشت.

عضو پیوسته می فرنگستان زبان و ادب فارسی در پی احساس درد به بیمارستان دی تهران

مراجعه کرد؛ اما دیگر بیماری را تاب نیاورد و همان جا چشم از دنیا فرو بست.



سه شنبه

چرا تلخ و بی حوصله؟

سه شنبه

چرا این همه فاصله؟

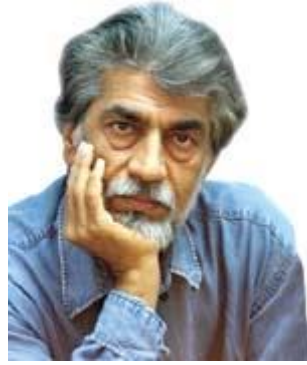
سہ شنبہ

چہ سنگین!

چہ سر سخت! فرسخ بہ فرسخ!

سہ شنبہ

خدا کوہ را آفرید



آثار قصرا میں پور

«دستور زبان عشق» (۱۳۸۶)،

«تنفس صبح» و «در کوچه می آفتاب» (۱۳۶۳)

«آینه های ناگهان» (۱۳۷۲)

و «گل ماهمه آفتابگردانند» (۱۳۸۰)

از مجموعه های شعر این شاعر برای بزرگسالان هستند.

«گزینه های اشعار» او هم در سال ۱۳۷۸ منتشر شد.

همچنین «توفان در پراستر» (شراوبی)

و «منظومه می ظهر روز دهم» (برای نوجوانان) (۱۳۶۵)،

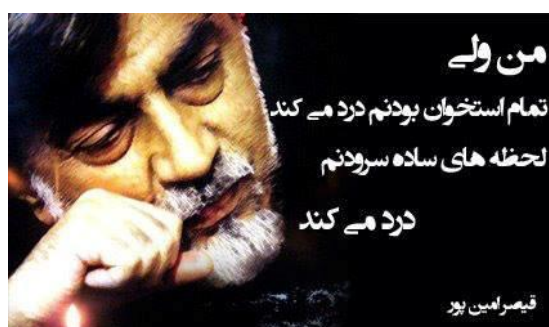
« مثل چشمه، مثل رود» (برای نوجوانان) (۱۳۶۸)،

«بی بال پریدن» (سرادبی برای نوجوانان)

و «کفت و کوهایی بی کفت و کو» (۱۳۷۰)

«به قول پرستو» (برای نوجوانان) (۱۳۷۵)،

و «سنت و نوآوری در شعر معاصر ۱۳۸۳، از دیگر آثار این پور، هستند



قیصر امین پور، چنانچه از شعرهایش می آید، جنوبی است و اهل کتوند.

منطقه‌ای در محدوده ذوقول.

به همین خاطر هست که جنک رامی توان در اشعار روزگار جوانی اش

به دیده ذهن دید و پریشان شد و بارید.

او که در سال ۱۳۳۸ متولد شده، تا سال ۱۳۵۷ در همان منطقه به تحصیل پرداخت و در

این سال بود که برای ادامه تحصیلات و ورود به دانشگاه تهران عزیمت کرد.

این پور جوان در بدو ورودش به تهران و آغاز تحصیلات دانشگاهی جذب حوزه هنری

آن سالها می شود و آشنایی اش با شاعران جوانی که در حوزه هنری گرد آمده بودند او را به

حضور در جمع آنان کشاند و باعث شد تا او تحت تأثیر یاران هم سلک و مراسم و به

اشتیاق شاعرانگی هایش رشته تحصیلی اش را از علوم اجتماعی به ادبیات تغییر دهد.

او در سال ۱۳۶۶ به همراه دوستان نویسنده و شاعرش، سوک ملکی و فریدون عموزاده

خلیلی، نشریه سروش نوجوان را طراحی و منتشر کرد که تا چندین پیش هم انتشار این مجله

و مسؤلیت قیصر این پور در سمت سردبیری ادامه داشت.

از سال ۱۳۶۷ این پور تدریس در دانشگاه الزهراء را آغاز کرد و دبیری بخش ادبیات

فصلنامه هنر و مسؤلیت در دفتر شعر جوان را به کارهای خود ضمیمه کرد.

این پور در سال ۱۳۷۶ با دفاع از رساله خود با عنوان سنت و نوآوری در شعر معاصر

که باراهنمایی دکتر محمد رضا شفیع کدکنی به سامان رسیده بود و موفق به اخذ مدرک دکترای

ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد و بعداً این پایان نامه در شمارگان بالایی به چاپ

رسید.

رساله‌ی دکتری قیصر امین پور

هدف از انتخاب پایان نامه با موضوع "سنت و نوآوری در شعر معاصر"

قیصر امین پور در رابطه با انتخاب پایان نامه اش با موضوع

"سنت و نوآوری در شعر معاصر" گفت:

«پیشنهاد بررسی درباره این موضوع از طرف استاد ارجمند "شفیعی کدکنی" بود

و من از میان موضوعات مختلف، این موضوع را به ضرورت بحث سنت و نوآوری،

برای پایان نامه دکتری برگزیدم.»

«دشواری کار آنجا بود که چون من به نسلی آرانگرا تعلق دارم

و کار ادبی و خلاق را برای خود انجام می‌دهم،

شعری که دلم می‌خواهد می‌نویسم و هیچ کس هم در آن دخالت ندارد،

فکر کردم در کار تحقیقی هم می‌شود، این گونه بود؛ اما چنین نبود...»

«به هر حال من، آدمی دوزیست بودم. هم در مطبوعات، هم و هم در دانشگاه.

دانشگاه از من توقعی داشت ولابد انتظار داشت از چشم انداز سنت،

نوآوری را بررسی کنم و دوستان مطبوعات بر عکس.

بین این دو دیدگاه سرگردان بودن مشکل کار من بود

و موقعی این مسئله حل شد که تصمیم گرفتم یک چشم سوم برگزینم

و به قول "گادامر" فیلسوف برجسته آلمانی، یک جور فاصله گرایی».

نهی نظریه پردازی و بررسی کتاب.

پس از بررسی کتاب "سنت و نوآوری در شعر معاصر"،

متوجه می شویم این پور در این کتاب قصد داشته تاریخ معاصر ادبیات را به رشته تحریر درآورد.

بلکه سنت و نوآوری را با توجه به تقلید تعاریف سنت به معنای دینی و ادبی،

به شکل دو عرصه لازم و ملزوم نگاه می کند.

و از نظریه پردازی پرهیز کرده و به بررسی کتاب مختلف پرداخته است.

اهمیت این کتاب به زعم کسانی چون "ضیاء موحد" استاد فلسفه و منطق و شاعر ایرانی،

در این است که بعد از "حافظ"، نقد شعر تماماً تقلید و پسندین به قالب های آهنگین تا دوره مشروطه است

و کتاب های شعر ما از اول تا زمان حاضر تماماً تکرار و امر به تقلید است

و این که مباد ایاتان را از سنت بیرون بگذارید.

«موجد» متذکر می شود:

«اگر کسی عظمت "نیا" را با این کتاب نفهمد و متوجه نشود که جای این آدم در تاریخ شعر ما کجاست

، در جای دیگری نمی فهمد.

من واقعی طرفانه می گویم که با این کتاب حق نیا داده شده است».

تعویق در چاپ کتاب سنت و نوآوری در شعر معاصر

کتاب "سنت و نوآوری در شعر معاصر" در سال ۱۳۷۲، آماده به چاپ بود،

اما به اقتضای پژوهش‌های دانشگاهی، دامنه موضوع، معین و محدود بود

و تبدیل آن به کتاب نیاز به پرورش یا پردازش بیشتر داشت.

پس امین پور به امید ادامه پژوهش و کشاندن دامنه سخن تا شعر امروز و شاخه‌های گونه‌گونش،

چاپ آن را تا سال ۱۳۸۳، به تعویق انداخت.

قیصر امین پور می‌گوید:

«دریغ‌اکه در این درنگ ۵ ساله، از بسیاری کار و گرفتاری و بیماری و دیگر پیشامدهای ناگوار روزگار،

حتی فرصت و فراغت بازنگری در آن رانداشته‌ام چه رسد به بازنگاری.»

نقاط ضعف و قوت کتاب سنت و نوآوری در شعر معاصر

برخی از اهالی شعر و ادب معتقدند که امین پور در کتاب معروفش،

سنت و نوآوری در شعر معاصر، درباره شالو کمی بی‌عنایتی کرده

و به حرف‌های اخوان بیشتر پرداخته است، که شاید مآخذ لازم را در اختیار نداشته

و درباره بعضی‌ها هم مثل خانلری و توللی، گزینش غیر لازم صورت گرفته است.

اما بسیاری از کارشناسان مثل "محمود فتوحی" معتقدند که

این کتاب امین پور در نوع خودش اولین پژوهش جدی دانشگاهی است که

به مسئله سنت و تجدید پرداخته است.

او درباره این کتاب می گوید:

«بررسی کتاب رامی توان از سه نظر تاریخ ادبی،

مدرنیزم و توهم مدرنیزم و جامعه شناسی ساختگرای تکوینی مورد بررسی قرار داد

و به نظر من از فصل نهم تا پانزدهم کتاب مایه نگرش تاریخ ادبی دارد؛

اما شاید آن سنت تاریخ نویسی که خلایی ۸۰ ساله محبوب می شود،

نیستیم و در این کتاب تا حدی جبران شده است.

در حقیقت بخش‌های مغفول تاریخ ادبیات مورد توجه قرار گرفته است؛

مثلاً "تقی رفعت"، "محمد مقدم" و "تندرکیا" مورد توجه هستند؛

اما مثلاً "پروین اعتماسی" در این کتاب نمی‌تواند جایگاهی داشته باشد.

آثار قیصر امین پور در محافل و جشنواره‌های ادبی همواره مطرح بوده و هستند.

چنانکه او در سال ۱۳۶۸ توانست تندیس مرغ آمین راز از جایزه ویژه نیما دریافت کند

و دو کتابش با نام‌های ظهر روز دهم و به قولی پرستودر همان سالهای نشر یعنی در سال‌های

۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ جایزه جشنواره کتاب کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان راز

آن خود کرد.

قیصر امین پور، پنجمین جایزه تندیس ماه طلایی را که به برگزیدگان شعر کودک و نوجوان ۲۰

ساله اخیر تقدیم شده است، به دست آورده است.

چنانچه پیش از این آید امین پور محصول تلاش فکری سالهای ۵۷ و نسل دوم

انقلاب است. او که در سال ۱۳۵۷ زادگاهش را برای تحصیل در رشته دامپزشکی در

دانشگاه تهران ترک کرده بود و پس از مدتی از این رشته انصراف داده بود و به رشته

علوم اجتماعی نقل مکان کرده بود و باز هم این رشته را پس زد و در رشته مورد علاقه اش

ادبیات سرانجام گرفته بود، در همان سالها در شکل گیری حلقه هنری و اندیشه اسلامی در

حوزه هنری با افرادی چون سید حسن حسینی، سلمان هراتی، محسن مخملباف، حسام

الدین سراج، محمد علی محمدی، یوسفعلی میرسکاک، حسین خسرو جردی و... بھکاری

داشت.

گروہی کہ بنیانگذاران جوان حوزہ ہنری نام گرفتند و بعدتر ہاچمرہ ہانی چون سہیل

محمودی، ساعد باقری، عبدالملکیان، کاکاپی وفاطمہ راعی و علیرضا قزوہ نیربہ آنان

پیوستند.

البتہ ہشت سال بعد یعنی در سال ۱۳۶۶ او بہ ہمراہ بسیاری از ہم دورہ ای ہایش، از

حوزہ ہنری خارج شد و ۲ سال بعد بہ کجک دوستانش دفتر شعر جوان را راہ اندازی

کرد.

این پورده‌های دوم و سوم زندگی اش شاعری انقلابی و جنگ زده می نماید و

شعرهای دوران جنگش از نواد ادبیات جنگ و پایداری آن سالهاست.

او خودش در پاسخ به این سوال که:

قضاوت شما در مورد شعر دفاع مقدس از ابتدا تا کنون چیست؟ می گوید:

قضاوت به ویژه برای ادبیات و هنر دوره های خاص، بسیار دشوار است.

منظور از دوره های خاص دوره هایی مانند مشروطیت، انقلاب، جنگ و دفاع مقدس

است که آثار شعر و ادبیات در این دوره ها وظیفه کارکرد رسالت و در نتیجه کوپی

تعریف دیگری پیدا می کند.

بنابر این اگر نخواهیم با همان معیارهای آرمانی و همیشگی دوره‌های دیگر به سراغ این دوره

ببرویم چه بسا که دست‌خالی برگردیم و گمان کنیم که خبری از هنر و ادبیات نبوده

است.

در حالی که در بررسی چنین دوره‌هایی بهتر است که به جای تقدایده آل به تقدیرئال بیشتر

پردازیم. یعنی واقع‌گرایانه‌تر نگاه کنیم نه صرفاً آرمانی و ایده آل.

قیصر امین پور و اشعارش هر چه که باشند، نمونه کامل زبان نسل دوم انقلاب است.

نسلی که از آرمان‌گرایی رفته رفته به واقع‌گرایی رخ پوشانده و همین واقع‌گرایی موجب

نوشدن افکار و آرای آنها را داشته است.

شاید به همین خاطر باشد که اشعار دهمه آخر عمر این پوریش از پیش مورد استقبال و
اشتیاق نسل سوم انقلاب قرار گرفته است و آنها در کتابخانه های خود لااقل یکی از
دیوان های او را در کتابخانه خود به غنیمت برده اند.

آفتاب مهربانی سایه ی تو بر سر من
ای که در پای تو چید ساقه ی نیلوفر من
باتو تنها با تو، هستم ای پناه حسنگی ها
در هویت دل کسته ام از همه دبستگی ها

در هوایت پر کشودم باوربال و پر من باد

شعله وراز آتش غم خرمن خاکستر من باد

ای بهار باور من ای بهشت دیگر من

چون نقشه بی تویی تا بزم بر سر زانو سر من

بی تو چون برک از شاخه افتادم

زرد و سرگردان در کف بادم

گر چه بی برکم گر چه بی بارم در هوای تو بیقرارم

برک ما نسیم بی تومی ریزم

نوبهار و کن نوبهار

ای بهار باور من

ای بهشت دیگر من

چون نقشه بی تویی تا بزم

بر سر زانو سر من

قیصر در گفتگوی از کودکی اش گفته بود:

«من قیصر امین پور، متولد دوم اردیبهشت ۱۳۳۸ در کتوند، مسم؛

جایی بین ذنفل و شوشتر در استان خوزستان.

نام پدرم مراد و مادرم فرنگیس است. در دو یاسه سالگی بودم که مادرم فوت کرد.

دو تا برادر دارم که یکی از آن هاتنی و دیگری ناتنی است که هر دو برای من،

مثل هم عزیز هستند و چهار تا هم خواهر دارم.

من در واقع فرزند کوچک مادر خودم هستم.

پدرم در همان ذنفل، کارمند سازمان آب و برق و مادرم خانه دار بود.»

فعالیت های ادبی و هنری فیض امین پور

مسئولیت‌ها و سوابق اجرایی قیصر امین پور

مدرس دانشگاه "الزهرا" در طی سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۰

مدرس دانشگاه "تهران" در طی سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۶

دبیر شعر "هفته‌نامه سروش" در طی سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۱

سر دبیر نامه ادبی - هنری "سروش نوجوان" در طی سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۳

عضو پیوسته "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" از سال ۱۳۸۲ تا زمان درگذشت.



قیصر امین پور که تجربه تدریس در مقطع راهنمایی را در فاصله سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲،

در کارنامه خود داشت

از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۰، در "دانشگاه الزهرا"

و از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۶، در "دانشگاه تهران" به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت.

امین پور در سال ۱۳۸۲، علی رغم تألیف از سرودسیری "سروش نوجوان" استغفاداد

و از همراه همان سال از فعالیت های مطبوعاتی اش فاصله گرفت

و همراه "کامران فانی"، "حسن انوری"، "محمد علی موحد"، "یدالله ثمره"،

"سلیم نیساری" و "هوشنگ مرادی کرمانی" به عضویت "فرهنگستان ادب و زبان فارسی" درآمد.

شکل گیری حلقه هنرواندیشه

فعالیت های هنری این پورا از سال ۱۳۵۸، آغاز شد،

قیصر این پور در شکل کبری "حلقه هنر و اندیشه اسلامی" نقش داشت

و به جمع گروه شعر آن پیوست و به کام با سایر شاعران فعال حوزه هنری،

در بسیاری از شب‌های شعر برگزار شده شرکت کرد

و در تشکیل جلسات شعر خوانی و نقد و بررسی شعر و تشویق

و ترغیب شاعران جوان نقش مؤثری داشت.

قیصر این پور در همان سال با افرادی چون "سید حسن حسینی" شاعر، و پژوهشگر معاصر،

"سلطان هراتی" شاعر معاصر ایرانی،

”محسن مخلصانف“ نوینذه وکارکردان،

”حسام الدین سراج“ خواننده و نوازنده،

”محمد علی محمدی“، ”یوسف علی میرسکاک“ شاعر، طنزپرداز و منتقد سیاسی،

”حسین خسرو جردی“ نقاش، مجسمه ساز، رمان نویس، و... همکاری داشت.

کروهی که ”بنیانگذاران جوان حوزه هنری“ نام گرفتند.

بعداً چهره های چون:

”سهیل محمودی“ شاعر، نویسنده و مجری،

"ساعداقیری" شاعر و مجری تلویزیون،

"محمد رضا عبدالملکیان" شاعر معاصر،

عبدالحجاز کاکالی" نویسنده، شاعر و زبان شناس،

"فاطمه راکعی" نماینده مجلس ششم شورای اسلامی،

و "علیرضا قزوه" نویسنده و شاعر معاصر، نثر به آنان پیوستند.

البته ۸ سال بعد یعنی در سال ۱۳۶۶،

قیصر امین پور به همراه بسیاری از هم دوره ای هایش، از حوزه هنری خارج شد.

طراحی هفته‌نامه سروش و سردبیری سروش نوجوان

از دیگر نهادهایی که امین پور در شکل‌گیری آن هانقش داشت،

به هفته‌نامه سروش و "دقتر شعر جوان" می‌توان اشاره کرد.

امین پور طی سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۱، به همراه دوستان نویسنده و شاعرش:

"سوک ملکی" نویسنده و شاعر ادبیات کودک و نوجوان

و **"فریدون عموزاده خلیلی"** نویسنده ادبیات کودک و نوجوان و روزنامه‌نگار،

هفته‌نامه سروش را طراحی و منتشر کرد و در سال ۱۳۶۸، "دقتر شعر جوان" را راه‌اندازی کرد،

سپس از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۳ سردیسیرما، نامه ادبی - هنری "سروش نوجوان

"مجله ای که از فروردین ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۵ چاپ می شد، بود.

قیصر امین پور پیش از آن که به عنوان شاعر کودک و نوجوان به شمار آید

در جامعه ادبی امروز به خاطر ویژگی های شعری اش شناخته شده است

و شعرهای عمومی اش بیشتر از شعرهای کودکان و نوجوانان اش بر سر زبان ها است.

از نیمه می دوم دهه شصت بود که قیصر این پور به ثبات زبان و اندیشه در شعرش دست یافت.

هر چند جامعه ادبی او را به عنوان یک ادیب اکادمیک و استاد دانشگاه می شناسد

ولی حوزه ادبیات کودکان و نوجوانان هنوز قیصر را از آن خود می داند.

دو دفتر به قول پرستو "و" مثل چشمه - مثل رود "آوازه خوبی دارند.

در طلوعه دفتر به قول پرستو "شاعر با طرح چند پرسش ارتباط خود را با مخاطب آغاز می کند:

چرا مردم نفس را آفرینند؟ ---- چرا پروانه را از شاخه چیدند؟

چرا پروازها را پر شکستند؟ ---- چرا آوازها را سربیدند؟

- نمونه ای از شعر کتاب از کتاب به قول پرستو با نام راز زندگی:

غنچه بادل گرفته گفت:

زندگی

لب زخده بستن است

کوشه ای درون خود نشستن است

گل به خنده گفت

زندگی سگفتن است

بازبان سبز راز گفتن است

گفتگوی غنچه و گل از درون باغچه باز هم به گوش می رسد

توجه فکر می کنی

کدام یک دست گفته اند

من فکر می کنم گل به راز زندگی اشاره کرده است

هر چه باشد او گل است

گل یکی دو پیر من بیشتر ز غنچه پاره کرده است!

تصیر این پور، در حوزه ی شعر کودک و نوجوان نامی آشناست ولی مانند بعضی از شاعران،

در حوزه‌ی شعر کودک مکتب‌چندانی از خودشان نداد

و بیشتر توجه خود را به نوجوانان معطوف داشت.

نمونه آثار او در بخش شعر نوجوان:

مثل چشمه، مثل رود (۱۳۶۸) -

به قول پرستو (۱۳۷۵) -

تنفس صبح (۱۳۶۳) -

در کوچه انقلاب (۱۳۶۳)

شعر خاطره انگیزی از قیصر امین پور

باز آمد بوی ماه مدرسه بوی بازی های راه مدرسه

بوی ماه همراه مهربان بوی خورشید نگاه مدرسه

از میان کوجه های مستکی می گیریم در پناه مدرسه

باز می بینم ز شوق بچه ها اشتیاقی در نگاه مدرسه

زنک تفریح و هیاهوی نشاط خنده های قاه قاه مدرسه

باز بوی باغ را خواهیم شنید از سرود صبحگاه مدرسه

روز اول لاله ای خواهم کشید
سرخ برتخته سیاه مدرسه

قالب های مورد علاقه این پور عبارتند از:

چهارپاره، غزل، دوبیتی، قالب نیایی، شومی.

مضمون بکر

هوشیاری و دقت نظر این پور از او شاعری مضمون یاب و نکته پرداز ساخته است.

مضمون یابی و نکته پرداز می او از نوعی نیست که این پور را از واقعیت ها دور ساخته

و نازک اندیشی های معماگونه را به ذهن و زبانش راه دهد،

مثل شاعران سبک هندی. ویژگی زبان او در عین سادگی و روانی،

از زیبایی چمکیری برخوردار است،

مثل شعرهای لحظه سزودعا، حضور لاله باو لحظه شعر گفتن

اندیشه های نو

یک تفکر سنتی در این مورد بر این باور است که هر چه بوده،

گذشتگان و دیگران سروده و نوشته اند.

پس آن چه سروده و نوشته می شود، تازگی و طراوت ندارد و دست کم تفسیری از آثار آنان است.

اما پاسخی دیگر هست که می‌گوید:

«همه چیز را بنگان دانند و بنگان هموزوبه خلق و کشف مدام هنری باور دارند».

قیصر امین پوری یکی از شاعرانی است که در این زمینه تلاش خوبی را از سر گرفت.

در قطعه "راه بالا رفتن" این نوگرایی در مضمون و اندیشه دیده می‌شود.

زبان امروزی

امین پور در شعرهایش می‌کوشد از زبان امروزی در نهایت سلاست و روانی استفاده کند

و رعایت کامل قوانین بکار گرفتن فرهنگ کنایات و اصلاحات به جمعیت زبان او کمک می‌کند.

اسین پور در شعر "بال های کودکی" بیش از هر شعری فرهنگ زبانی توده مردم را وارد کرده است.

کوناکونی موضوعات

موضوعات برگزیده اسین پور، عام و متعلق به نوجوانان و مردم است

و تازگی و طراوت خوبی دارند و این فعالیت و حجم دهنیت اورانشان می دهد.

وزن

یکی از راه های ارتباط با کودکان و نوجوانان

در شعر استفاده از وزن ریتمیک و واژه های موزون و خوش آهنگ است

و این پورا از این اوزان و نیردیگر اوزان برای عام در شعرهایش به تنوع استفاده کرده است.

اولین مجموعه شعراو "در کوچه آفتاب" دقتری از رباعی و دویتی است

و به دنبال آن "تفس صبح" تعدادی از غزل ها و شعرهای سپید قیصر را در بر می گیرد.

"دستور زبان عشق" آخرین دفتر شعرا این پورا است

که بر اساس گزارش ها، در کمتر از یک ماه دوبار چاپ شد.

تمام دفاتر شعری قیصر امین پور

در کتابی به نام مجموعه اشعار قیصر امین پور به چاپ رسیده است

وبارها و بارها چاپ مجدد شده است.



جوایز و افتخارات قیصر امین پور

کسب جایزه نیما یوشیج، تندیس "مرع آمین بلورین" در سال ۱۳۶۸؛

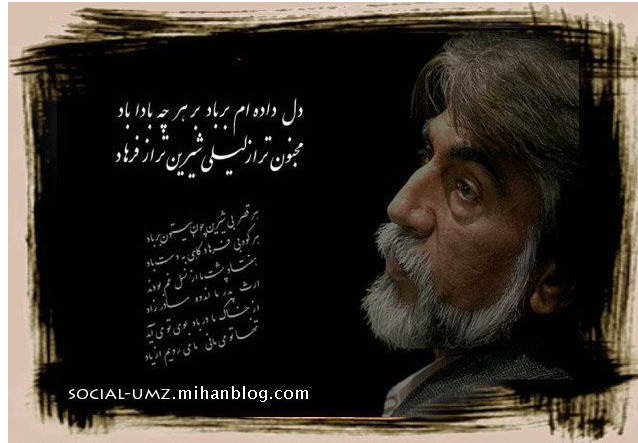
کسب تندیس "ماه طلایی"، برگزیده شعر کودک و نوجوان ۲۰ سال انقلاب؛

دریافت جایزه "جشنواره کتاب کانون پرورش فکری"، برای دو کتاب "ظهر روز دهم"

و "به قول پرستو" در سال ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵؛

از شاعران برتر دفاع مقدس در دهمه های ۶۰ و ۷۰، در سال ۱۳۷۸،

از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزیده شد.



دکتر قصر امین پور بختیاری از شاعران بزرگ ایران زمین پس از انقلاب
اسلامی است که از سرزمین بختیاری برخاست و گام در راه فتح قله های علم و

ادب نهاد.

وی عضو شورای شعر و ادبیات حوزه بود و در تشکیل جلسات شعرخوانی و نقد و بررسی

شعر و تشویق و ترغیب شاعران جوان انقلاب نقش مؤثر و ارزنده ای داشت.

فعالیت های این پور در حوزه اندیشه و هنر تا اواخر سال ۱۳۶۶ ادامه یافت.

وی سپس به جمع نویسندگان و شورای سردبیری مجله سروش نوجوان پیوست.

همچنین دکتر این پور به تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه اشغال داشت.

و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز بود.

دکتر قیصر این پور در سال ۱۳۶۷ از مؤسسه کسترش هنر، جایزه ویژه نیماوشیج را

دریافت کرد.

همچنین در سال ۱۳۷۸ از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان یکی از

شاعران برتر دفاع مقدس در دهه های ۶۰ و ۷۰ برگزیده شد.

دکتر قیصر این پور به کوشش تخمباری نیز اشعاری سروده است.

شعرِ تختياری - ميسراين پور

پاره اى از شوى فال حافظ:

قافله بارکنه دلم وبارس

چى بارى سردلم گرت و غوارس

کاروانيان مشغول بستن بار و بنديل خویش اند و اندوه دل من نيز بار اين کاروان

است هواى دلم از گرد و غبار کاروان سنگين است.

قافله بارکنه ز شاه خراسو

دلم چى چاله تشى منزه و جاسو

کاروانیان بار بستند و از شاه خراسان حرکت کردند

دلم چون آتش جای کاروان زخمی ست برپهنه دشت

تش بهری و دلم زدی و وریدی

مرودی بی بسی تشی و دی و وریدی

ذره ذره در جانم آتش افروختی و ناپدید شدی

مگر تنها برای آتش زدن درون من آمده بودی و کار دیگری نداشتی؟

زگندت داشت اوید تا عقیلی

همه جاسوز آویده سوز قصبیلی

از کتوندت داشت آید تا عقیلی

همه ی وسعت دشت چونان مغل سبزی طنازی آغاز کرده است

همه جاسوز آویده غمیرزدل مو

ای کرده نه کی کشته ز مشکل مو

همه ی کستره ی زمین تا چشم اندازهای دور دست سبزپوش است جز دل من

کدامین دست خواهد کشود کوه سخت کار مرا.

ز کتند زوم و در تاشخ سلیمو

تا قیامت یادوم او عهد و پیمو

به جست و جوی تو از کتوند آدم تا شیخ سلیمان

بر عهد و پیمانی که با تو بسته ام تا همیشه وفادار خواهم ماند.

ز کتند زردم و در تاپل پرزین

پر لام گل باوینه پر دلم خین

از کتوند به در آدم تا رسیدم به پل پرزین

پیراهنم پر است از گلهای باوونه، اما دلی خونین دارم

ز کتند زیدم و در دینداته کردم

توکل سرمونی موخار زردم

به جست و جوی تو بیرون آدم از گتوند

تو گل سرخ منی و من خاری بیابانی ام

ز گتوند زیدم و در دیندانه گشتم

گل سهری نه چیدم جا تو نشتم

برای یافتنت بیرون آدم از گتوند

چون نیافتنت گل سرخی چیدم و اندو گلخانه جای تو را نگاه کردم

آسمو اوری کره ز قیل سیتر

روز و شوتی ره تو نم و اسی تیتر

ابری سھکین آسمان راتیرہ وتار کردہ است

ومن شب وروز با چشمانی اسکلار منظر توام

بخت توجی رخت تو سوز قصیلی

بخت موجی رخت تو موسیاه و نیلی

اقبال تو چونان پیرانت سبز سبز است

واقبال من چونان جامہ ام سیاہ و کبود

والتا و حافظم کرمہ فالی

دشمنت میناچہ فالی وچہ حالی:

تفالی به کتاب حافظ زده ام

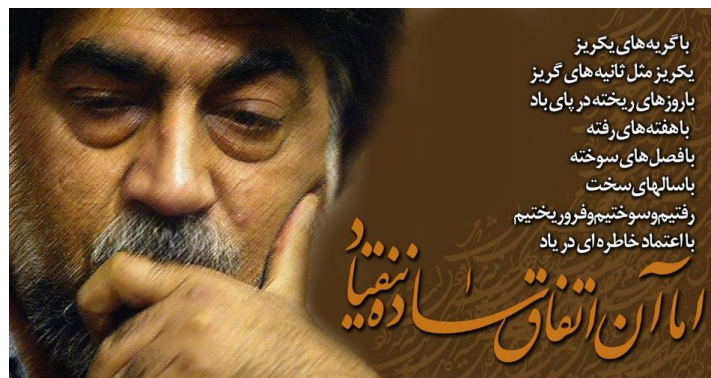
بدابه حال دشمنت چه فالی است و چه حالی:

سینه مالالمال درداست ای دریغا، مرحمی

دل ز تنهایی به جان آمد، خدا را بهدمی

زیرکی را کفتم این احوال بین خندید و گفت:

صعب روزی! بوالعجب کاری! پریشان عالمی...



درگذشت قیصر امین پور

پس از اعلام خبر درگذشت قیصر امین پور،

آن چه اعجاب بھگان را برانگیخت این بود کہ بدون استثناء تمام کسانی کہ امین پور را می شناختند؛

چه از بزرگان ادب و استادان دانشگاه، چه ساگردانش

و چه آنانی کہ اشعارش را خوانده بودند و حتی از نزدیک اورانیده بودند،

بی اختیار سانه ایشان می لرزید و اشک از چشمانشان جاری می شد.



قیصر این پور تمام آدم ہا را دوست داشت

اما بیچ گاہ دردش را جز در اشعارش بہ زبان نیاورد و در دفترش از اشعارش سرود:

گفت: احوالت چطور است؟

گفتمش: عالی است

مثل حال گل!

حال کل در چنگ چکنیز مغول!

و اما قیسرا این پور چکونه فوت کرد؛

قیسرا این پور در آخرین روزهای سال ۱۳۷۷، دچار سانحه تصادف شد و به شدت مجروح شد.

شدت جراحات وارده، به حدی بود که

این پور به دفعات تحت عمل‌های مختلف جراحی قرار گرفت

و برای ادامه معالجات، مدت کوتاهی به کشور انگلستان اعزام شد.

قیسرا این پور در سال ۱۳۸۱، تحت عمل پیوند کلیه قرار گرفت و بهبودی نسبی یافت.

سراجم در ساعت ۳ بامداد و روز سه شنبه ۸ آبان ۱۳۸۶، در بیمارستان دی "درگذشت".

پیکر این شاعر در زادگاهش "کتوند زفول" و در کنار مزار شهدای گمنام این شهرستان به خاک سپرده شد.

عکس‌هایی به جامانده از مراسم تدفین و ختم قیصر این پور بسیار غم‌انگیز است.







آراگاه این شاعر فقید، با طراحی

”حسین خسرو جردی“ ساخته شد و در سال ۱۳۸۹،

مصادف با سویمین سالگرد درگذشت قیصر در کتوند رونمایی شد.



پس از مرگ قیصر این پور میدان شهرداری منطقه ۲ واقع در سعادت آباد

به نام قیصر امین پور نامگذاری شد.

"تندیس یا مجسمه نیم تنه "قیصر امین پور به ارتفاع یک متر،

در روز دوشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۲، به سفارش سازمان زیباسازی شهر تهران

توسط هنرمند مجسمه ساز "حسین علی عسکری" ساخته شد و در جنوب میدان قیصر امین پور قرار گرفت.



طرح تغییر رنگ قبر قیصر امین پور

حجت الاسلام سید لطف الله سپهر، مدیر کل اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان

در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۹۲، درباره‌ی طرح مقبره قیصر امین پور گفت:

«معماری این بنا شبیه معماری بسیاری از مساجد می‌است که در ایران ساخته شده‌اند

و کنگد پائینی دارند که کنگدی زمینی است.

مقبره قیصر امین پور دارای کاشی‌های اسلامی است که با شعرهایش مزین شده است.

کنگد سبز فیروزه‌ای آن آجرهای دینی و کاشی‌هایی به شکل بناهای اسلامی دارد.

طراحان، سنگ قبر را به مرواریدی تشبیه کرده‌اند که در صدف "بنای کنگدی آرا نگاه" است

و این مدور بودن قبر، تشبیه قصر این پوربه مرورید است.

این طرح قبر از شکل دایره خارج می شود

و سنگ قبری بر حبه تشبیه سنگ قبر حافظ گذاشته می شود

و یک قبر مستطیل اسلامی برای او قرار خواهیم داد...

مجموعه فرسنگی در آراگاه این شاعر تا سالگرد گذشتش در آبان ۱۳۹۳، افتتاح می شود.

فاز اول این مجموعه که سنگ قبر بود، افتتاح شد

و فاز دوم که شامل تالار روباز با ظرفیت ۳۰۰ نفر و محوطه آن شامل:

حوض ما، رواق ما و گره های اسلامی است.



قیصر امین پور از دیدگاه برخی از اهالی شعر و موسیقی ایران

در اینجا دیدگاه برخی از اهالی شعر و موسیقی امروز ایران در مورد قیصر امین پور می پردازیم:

“عبدالحجربارکاکانی” نویسنده، شاعر و زبان شناس:

« این پور، شاعری متفکر و صاحب اندیشه سیاسی و اجتماعی است

و لزوماً هر کسی که صاحب اندیشه سیاسی اجتماعی است،

از قواعد بازی گروه ها و احزاب سیاسی تبعیت می کند؛

اما تعلقات روح شاعرانه این پور، او را از قلمرو هاجدا کرد

و مثل ابری آرام رها شده در هوای وجدان جمعی جامعه هر جا که اراده کند،

می بارود و سختش را در هر ظرفی که لازم می داند می ریزد.

قیصر موفق ترین پرنده مجمع مرغان جهان بود که عهد بسته بودند با وفاداری

به سنت های ارزشمند ملی و دینی و تداوم اصول مدرنیسم، آفرینش های بدیعی کند

و جامعه منتقل و خسته روشنگری ایران را در عرصه ادبیات در حوزه شعر با یک پدیده جدید آشنا سازند. «

«سید عباس سجادی» نویسنده، شاعر و ترانه سرا:

«قصیر این پور وقتی قدم بروادی غزل گذارد،

مهر خود را به یادگار گذاشت که از «تنفس صبح» گرفته تا «دستور زبان عشق» این مهر را می بینیم.

در شعر نیامی هم ردیابی با نشانی از خود باقی گذاشته است.

او باعث بالندگی و حرکت روبه جلوی این نوع شعر شد.

وقتی هم وارد تصنیف سرایی شد با آن که دیر آمده بود،

زود به مقصد رسید که «نیلو فرانها»، نمونه بارز این ادعاست. «

«علیرضا افتخاری مہاری» خوانندہ:

«قیصر امین پور شخصیتی روحانی و آرمانی داشت

ومی تو انم بلویم کہ بیچ یک از سرایش ہایش بازینی ہا کی نبود.

این افتخار من بودہ است کہ در چند نامہ کاری،

بتوانم در خدمت وی باشم و در ہمین کار ہا فہمیدم،

اعتقاد او غیر از اعتقاد من و امثال من است.

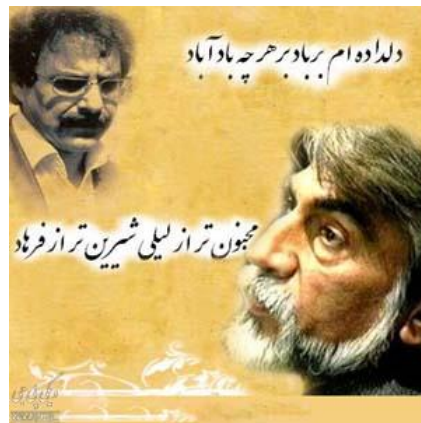
او مدد مخصوصی می گرفت و بہ اصطلاح وصل بود.

ترانہ ہایش ز مکار ہر دلی را پاک می کرد.

هر کس که آلبوم های "نیلوفرانه" رامی شنیدیش از هر چیز شعرهای قیصر بود که به دلش می نشست.

قیصر را نمی شد دوست نداشت...

او مسووه ای رسیده بود که سرانجام حمیده شد.»



«سعید یوسف نیا» شاعر و منتقد:

«قیصر یکی از اندک شاعرانی است که توانست حضور خود را در ساحت شعر صیل و مؤثر تثبیت کند.

یکی از دلایل موفقیت هایش، نزدیک شدن به زبان گفت و گو است،

زبانی که سادگی را در خود و با خود دارد و در عین حال نسبتاً سهل و ممتنع می نماید.

شعرهای قصه‌چند بر خورد اول، زود یاب و آسان جلوه می کند،

در قرائت‌های بعدی و بعدی در می یابیم که این چنین نیست

و شعرا و مثل جاده‌ای است که هر بار از آن عبور می کنیم، چیزهایی را می بینیم که قبلاً ندیده بودیم. «

«حمیدرضا شکار سری» شاعر و منتقد:

«شعر قصه، شعری است که تکنیک و اندیشه را همراه دارد،

تکنیک را پشتوانه اندیشه و اندیشه را پشتوانه تکنیک.

مهمترین مددکار اندیشه، در همراهی تکنیک شعری او، تخیل شگرف اوست؛

چنان سگرف و بلند که کلاه از سر مخاطب می اندازد

و اگر تلاش این پور در سلامت و صمیمیت زبان را به این تحلیل متمایز اضافه کنید،

به اسکلت محکم و ساختار منجم و فرم دلنشین و بعضاً بکری می رسد که خاص شعر انقلاب است.»



«سید حسن حسینی» شاعر، نویسنده و پژوهشگر:

«تنها کسی که هم شعرش و هم شخصیتش را دوست دارم،

قیصر است. یک نکته را هم همیشه گفته ام که فاصله بین شعر و شخصیت قیصر به حداقل رسیده

و هر چه فاصله بین شعر و شخصیت شاعر به نظر من کمتر باشد،

مردم آن شاعر را بیشتر باور می کنند.

در واقع، مهربانی و لطف و صمیمیت و آن لبخند معروف قصیر، در اشعارش نیز دیده می شود. «

«**سلطان هراتی**» شاعر خوش قریحه و یار صمیمی قصیر امین پور،

شعری را در سال ۱۳۶۳، به او تقدیم کرده بود:

برای شاعر صمیمی قصیر

دست سپید و پاک و نجیب تو

دنبال یک شگوفه آبی رفت

هم شانه بانسیم سحرگاہی

از روی نعش سرد سربابی رفت

تو مثل قلب مردم دشتستان

از ازدحام حوصله سرشاری

وقت هجوم دغدغه پنهان

دستی به سمت لطف خدا داری

برادرت سلمان هراتی

قصیر، طرف مردم بود!

سهیل محمودی یکی از شاعران معاصر ایران زمین در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۹۲،

در مراسم "شب با قصیر" که در تالار "استاد جلیل شهنواز" خانه هنرمندان برگزار شد،

در پاسخ به برخی سایت ها و روزنامه ها که می گویند:

قصیر این طرفی بود یا آن طرفی، گفت:

«به نظر من قصیر طرف مردم بود. طرف مردم طرف پیچیده ای هم نیست.

انقلاب که شد در طرف مردم بود. در جنگ هم با مردم بود.

من یادم هست زمانی که به دزفول حمله هوایی شد، قیصر به همراه ما و چندی از دوستان به آنجا رفتم

و باهاشنگی در امانزاده آن شهر، در اوج بمباران،

شب شعر برگزار کردیم که مورد استقبال قرار گرفت

و چندین هزار نفر شرکت می کردند.

این مراسم در رسانه های غربی هم بازتاب داشت و می گفتند این یک دهن کجی به صدام است.

او در هشت سال آخر هم کنار مردم بود و با کسی سری نداشت.

او باورمند و استوار با تکیه بر فرهنگش که ناصر خسرو،

سنایی و تارو ز کارمانیا و اخوان و سپهری به با نخشید، باقی ماند.»



مرک، مرک است اگر درباره تو نباشد

کروس عبدالملکیان

”انسان ناممکن“ تکوانم داده بود.

از همان اولین بار که این ترکیب در سطرهای از شعر زیبا و عجیب

”بصیرت سایه ها“ در برابرم نشست،

لرزشی آرام در استخوان هایم جان گرفت؛

ترکیبی که از وجوه و منظرهای متفاوت دارای تناقضی درونی است

که البته این تناقض نه از سرافتاق، که از سراجاهی عمیق پیدا شده بود

و مثل دریاچه ای مه گرفته توراهنرمان به درک حالات ابهام و عظمت و ترس دچار می کرد

و جالب است این جهان تداعی ما، که هر بار به گونه ای با این ترکیب مواجه شدم،

تصویری از قیصر عزیز در پس پشت پلک هایم مجسم شد؛

تصویری از آن همه آرامش و سکوت و تعادل.

آرامش، نه از جنس سکون، که گمان می کنم هر انسانی در زندگی دوباره آرامش می رسد.

آرامشی از سرزنداستن ها و سپس دورانی در کشاکش آگاهی

و باز هم آرامشی دیگر که این بار در سایه نور است و سکوت،

نه از جنس لکننت، که از جنس خاموشی در زبان "بایزید بظامی" که گفته بود:

« روشن تر از خاموشی چراغی ندیده ام و سخنی به از بی سخنی نشنیده ام. »

و تعادل و تصویری از تعادل یک بند باز که خود را در میان دو پر نگاه ناگهان حفظ کرده است:

« ناگهانی از صدا، ناگهانی از سکوت... » تعادلی از جنس بودای پیامبر،

شاهزاده ای که بیست سال تمام پا از کلخ پدر بیرون نگذاشته بود و اولین بار که از کلخ بیرون آمد

و آن همه فلاکت و سختی و درد را از نزدیک دید، حاضر نشد که دیگر بار به قصر باز گردد.

طریقت مرتاضان برگزید و آتقد ر ریاضت کشید که در این راه استاد شد و پیروانی بسیار یافت.

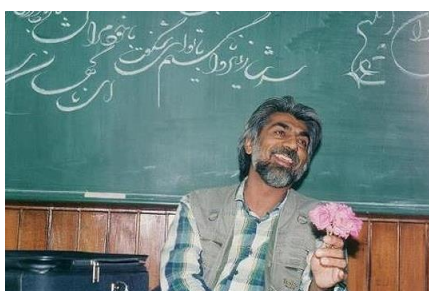
روزی هنگام ریاضت در کنار رودخانه استاد دوتاری را دید که همراه ساگردش در قایق نشسته بود.

استاد گفت: «این ساز را نباید محکم نواخت، چون سیم‌های نازکی دارد و پاره می‌شود

و همچنین نباید آرام نواخت که صدایش شنیده نخواهد شد.»

این جمله بود از منتقل کرد

و دریافت که نه آن آسودگی درست بود و نه این ریاضت. راه تعادل برگزید و بودا، بودا شد.



قیصر این پور را همواره این گونه به خاطر دارم .

فقط بر من پوشیده است که در کدام دوران آسوده بود

و در کدام دوران ریاضت کشید که چنین تعادلی پیدا کرد این بند باز ناممکن ...!

نیلوفر لاری پور ترانه سرای جوان ایرانی

که یکی از زیباترین کارهایش ترانه «راز» با صدای مرحوم ناصر عبدالهی است

به ذکر خاطره ای از قیصر این پور پرداخته است.

متن کامل این خاطره:

یادم است زمانی که برای اولین بار در جلسه شعر جوان شرکت کرده بودم

در کنار مردی قد بلند ایستاده بودم.

من از او نشانی جایی که می خواستم بروم را پرسیدم

و او از من پرسید: «مگر تو شاعری؟»

آن موقع من نوزده ساله بودم و جواب دادم: «بله»

واوبه من مگاہی کردو گفت: «تومی خواہی شعر بگوئی؟»

من ایستادم و با او بحث کردم.

زمانی کہ اساتید روی سن رفتند و معرفی شدند

متوجہ شدم آن مرد قیصر این پورا است.

بعد از اتمام جلسہ آقای این پور بہ من گفتند از حسارت خوشم می آید.



مصاحبه با قیصر امین پور

عبدالله مقدمی می گوید:

مرحوم قیصر امین پور معمولاً تاملی به گفت و گو بارسانه نداشت.

گفت و گوی زیر از معدود گفت و گوهایی قیصر امین پور است

که سال ۱۳۸۰ انجام شده

و پیش از این در ماهنامه تجربی فرهنگی - ادبی کرک به شکل محدود منتشر شده است.

« اخوان می خواست از یوش، پپی به توس بزند

باید خیلی مهربان باشی، تا ساعت ها بنشین،

حتی بایستی بدون این که کسی رسماً دعوت کند

و به شعرهای جوان هانی گوش کنی که تو را و اشعارت را دوست دارند.

برای آن ها حرف بزنی و به حرف هایشان گوش کنی.

قیصر این پور را کمتر کسی نمی شناسد.

اما جوان ترها شعرهایش بزرگ شده اند

و هنوز نوای «حاصل جمع قطره ها...»

در گوش شان طنین انداز روزهای خوش کودکی است.

علاقه ای به مصاحبه نذارو شاید به همین خاطر باشد که

حضور استاد در مطبوعات و رادیو - تلویزیون سال هاست فقط به واسطه شعرهای زیبایش است.

می خواهمت، چنان که شب خسته را

می جویمت، چنان که لب تشنه آب را

حتی اگر نباشی می آفرینمت باز

چونان که التهاب بیابان سراب را

به هر حال گفت و گویی را که می خوانید هیچ کس نمی توانست سبب شود به جز اخوان.

- استاد با منسکر از وقتی که در اختیار ما قرار نهادید.

به عنوان اولین سوال می خواستم بپرسم چند سال ساگرداخوان بودید؟

- رسا ساگردایشان نبودم.

من آن موقع دانشجوی دامنپرستی بودم، بعد هم جامعه شناسی خواندم.

کلاسی بود آن روزها در دانشگاه تهران که شعرهای نیما و پس از نیما بررسی می کردند.

من هم گاهی به صورت آزاد در کلاس های ایشان شرکت می کردم.

در کلاس های استاد اخوان و دکتر شفیع کدنی

که درس های شتوی و حافظ و ادبیات معاصر داشتند حضور داشتم، اما حضور من کاملا آزاد بود.

- صدای اخوان، صدایی گرم و کیرا بود.

می خواستم بر سر سم بر خورد ایشان با دانشجویانش چگونه بود؟

- خوب بود، بله! اتفاقاً استاد صدای بسیار گرمی داشت،

ولی خوب خیلی لجه مشهدی داشت

و فکر می کنم به همین خاطر بود که کاست های شعرخوانی ایشان،

به اندازه نوارهای مرحوم شالو فروش نکرده.

در عین حال که شعرهای عالی داشت و خوب هم می خواند.

حتی در کلاس هم شعرهای نیما را با لجه مشهدی می خواند

و همین به نظر من برای دانشجویان بسیار خوب بود.

یعنی حتی اگر بحث نمی کرد،

همین که شعرهای نیما را با آن دست اندازهای زبانی برای دانشجویان درست می خواند، خیلی عالی بود.

توجه زیادی به دانشجویان داشت.

موقع امتحان سوالات سنجیده ای از دانشجویان می کرد،

و این که جواب آن ها را به خوبی می داد.

خود من با این که دانشجوی شان نبودم، ولی وقتی که یکی دو سوالی از ایشان می پرسیدم،

ایشان چند دقیقه ای به من اختصاص می دادند.

- سوال بعدی من راجع به تقد اخوان است.

تقدی که گاه صورت تندی به خود می گیرد.

مانند تقد دکتر حمیدی شیرازی که در کتاب حریم سایه های سبز چاپ شده است.

آیا استاد همیشه همان طور سیرحانه تقد می کردند؟

- ویژگی که اخوان داشت این بود که ترکیبی از ادبیات کلاسیک و شعر جدید بود.

یعنی وقتی به زبان اخوان نگاه می کنیم می بینیم که

از آبشخورهایی سیراب شده است که

زبان سهل و ممتنع سبک خراسانی دوم این که زبان ساده و مردمی دوره مشروطه

مثل ایرج و بهار و... و سوم زبان امروز را داشت.

که به قول خودش می گفت:

«می خواهم از یوش پللی به توس بزنم.»

یعنی از دستاوردهای زبانی نیما استفاده کنم،

در عین حال آن ها را ربط بدهم به زبان فاخر و فخیم سبک کلاسیک خراسانی.

که البته در این کار هم موفق بود.

شما ببینید که اخوان صاحب سبک خاص خودش است و در این زمینه از کسی تقلید نکرده است.

تقدش هم چون تریست یافته انجمن های ادبی خراسان بود ترکیبی بود از تقد بلاغی و تقد ذوقی.

تقد بلاغی،

تقدی بود که به آن مادر مورد قوانین فصاحت و بلاغت در انجمن های ادبی به آن های آموختند،

بحث می کردند که این شعر ایهام دارد، ایجاز دارد، فصیح است،

بلیغ است و از این جور بحث ها که در کتاب های مثل المعجم شمس قیس

و چهارم مقاله نظامی عروضی این مباحث وجود دارد.

به اضافه ذوق خودخوان، یعنی تربیت و دانش آموختگی اش از طریق نیما.

انخوان یکی از اولین کسانی بود که توانست شعر نورا به جامعه ادبی بشناساند،

حتی بیشتر از خود نیما.

چون انخوان تربیت ذهن کلاسیک داشت و می دانست که سنتی ها از شعر چه توقعی دارند.

از همان نقطه ما وارد می شد.

مثلا در ابتدای گفتند شعر نیما نه وزن دارد، نه قافیه، نه معنی و نه بهنجار.

واخوان جواب می داد

۱- وزن دارد ۲- قافیه دارد ۳- معنا دارد ۴- فرم و ساختار دارد.

کسی بود که می دانست مشکل مخاطب برای درک شعر نو چیست و همان را حل می کرد.

در نتیجه بهترین مقاله ای که نوشت

«نوعی وزن در شعر فارسی» بود که در مطبوعات آن دوره چاپ شد

و بعد هم در کتاب «بدعت ها و بدایع نیاوشیج» منتشر شد.

وقتی نیا این مقاله را خواند، گفت «اخوان حلقه مفقود شعر کلاسیک و شعر نو را کشف کرد».

این مقاله نشان داد که عروض و قافیه شمس قیس چطور همگام یافته و رسیده به شعر نیا.

دسگاه عروض و قافیه نیما را تبیین کرد، کاری که نیما قولش را داده بود،

ولی هیچ گاه فرصت چاپ کتابی به نخبین را نداشت.

البته در مقاله ما یادداشت هایش، پرکننده به این موضوع اشاره کرده بود.

ولی هیچ وقت این ما را نتوانسته بود به صورت یک مجموعه کامل و مستقل گردآوری کند.

قوانین عروض، پایان بندی مصرع ما، فرق شعر نو با مستزاد و بحر طویل و...

اخوان این ما را خیلی خوب روشن کرد

و پپی خوب برای آشتی و آشنایی مخاطب فریخته و عام با شعر نیما می بود.

به طوری که الان هم اگر کسی باشد که نخواهد با شعر نیما می آشنا شود.

به جای این که از او نخواهیم زبان سخت نیما را اول برواخوان بخوان،

بعد که با او آشنا شدی می توانی شعر نیما را بخوانی.

- اشاره کردید به برخوردها.

حالا می خواهم دقیق تر بشوم و راجع به حمید پیرسم.

چرا او خوان و شاملو خیلی های دیگر استدر به حمیدی حمله می کردند؟

- چون حمیدی هم به آن ها حمله می کرد.

- یعنی تقصیر حمیدی بود؟

- البته من که نمی توانم قضاوت کنم.

این یک بحث تاریخی و سبک‌شناسی و ذوقی است.

- که آیا شما از اشعار حمیدی خوشتان می‌آید یا نه؟

- به هر حال حمیدی هم شاعری بود که در حد خودش کارهایی کرده است

و حتی نوآوری‌هایی هم داشته است.

استحکام زبان و قالب و فرم و موضوعات تازه-

که کمی هم تحت تاثیر رومانسیسم بود- را داشته است.

اما خوب ایشان روی قالب‌ها و قواعد خیلی متکی بود

و از همان ناحیه با شعر نیامی مخالف بود.

یعنی از همان کسانی بود که می گفت:

شعر نیما نه وزن دارد، نه قافیه و نه فرم، فقط حمق دارد و بلاهت!

بعد هم شاملو و اخوان که ساگردان نیما بودند جواب می دادند.

یک بار هم حمیدی شاعر را بردار شعر خویش آونک کردم و تو تقد اخوان .

- استاد سوالی که می پرسم، بر می گردد به مقاله ای که یازده سال پیش نوشته بودید.

در آن جا به برخورد با منتقدان، شاعران و نویسندگان انتقاد کرده بودید،

با توجه به این که در روزگار امروز هم شاهد چنین برخوردهایی هستیم

که آخرین نمونه آن گستره تبلیغی مرک شاملو بود .

دکتر! هنوز هم به آن حرف‌ها معتقدید؟

- بله، صد در صد.

اگر معتقد نبودم که نمی‌نوشتم.

مخصوصاً من آن مطالب را موقعی‌نوشتم که این گونه حرف‌ها مدنبود.

الان می‌بینید که خیلی از این حرف‌ها- آزادی بیان،

تکشر فریبگی، آزادی سبک و این‌ها- مدشده است.

که البته بد نیست، بودنش بهتر از نبودنش است.

الان هم کماکان قضیه ادامه دارد.

حالا مصداق هایش را خودتان پیدا کنید.

چون اگر من نخواهم وارد بحث بشوم صحبت طولانی می شود.

- خبرهای ضد و نقیضی راجع به انتقال قبر استاد اخوان شنیده می شود،

می خواستم ببینم آیا خبر بیشتری دارید؟ یا این که نظر خاصی؟

- نظر خاصی ندارم، خوب بود با همکاری دوستان و شاگردان ایشان،

دکتر شفیع کدنی، کرمارودی، خانواده و مسئولان ارشاد وقت،

استاد را به جایی که می خواست منتقل کردند.

- الان، استاد! الان یعنی در سال ۱۳۸۰. این کار را می خواهند بکنند.

- نه! انجام شد. به توش منتقل شد.

- بله در توش که هست.

اما خدی پیش در روزنامه آفتاب یزد خبری چاپ شده بود

که خودشان هم گفته بودند چندان مطمئن نیستند از این خبر

و مثالی که آورده بودند این بود که:

فلانی به خاطر اینکه ترساست، از قبرستان مسلمانان بیرون می شود.

یعنی بحث انتقال نیست، بلکه صحبت از بیرون کردن بود.

- نه! من اطلاعی از این قضیه ندارم پس اظهار نظری نمی‌کنم.

چون اشکال بزرگ ما این است که در موضوعاتی که اطلاعی از آن نداریم دخالت می‌کنیم.

- به عنوان آخرین سوال راجع به اخوان، ایشان را در یک جمله تعریف کنید.

- سخت است، نمی‌توانم.

- حالامی خواهم چند سوال در مورد خودتان بپرسم.

پارسال خبرهایی راجع به بیماری شما در مطبوعات به چاپ رسید.

می‌خواستم بپرسم، الان وضعیت سلامتی شما چگونه است؟

- الان بد نیستم.

اما من زیاد دوست ندارم درباره مسائل شخصی صحبت بکنم.

هر کس مشکلاتی دارد. من هم مشکلاتی دارم.

من دعای کنم، شاہم دعا کنید بہو سیدالکنم.

- انشا... سوال بعدی این کہ آخرین حضور شاد صفحہ تلویزیون ملی کی بود؟

- یادم نمی آید.

چون بیچ وقت بہ صورت رسمی در بیچ برنامه تلویزیونی شرکت نکردم.

- یعنی خودتان نخواستید؟

(باخندہ) بلدیستم. اصلاً روحیہ اش را ندارم.

خوشحمانه یا متأسفانه از این سعادت محرومم .

هر کجا هم بوده تصادفی بوده است، که من یادم نیست.

ولی شاید در آینده شود.

البته درخواست هائی بوده،

ولی من چون عادت ندارم به این کارها، نه در مطبوعات، نه کتاب ها و نه تلویزیون.

سعی می کنم زیاد حرف نزنم.

(حالا شما دارید از من حرف می کشید!) چون آدم اگر کار بلد باشد کار می کند.

حرف را همیشه می توان زد.

- آقای اسین پور ما منظر شعرهای جدید شما، مستقیم، تاکی باید صبر کنیم؟

- انشا... اگر حالی و مجالی باشد،

یک کتاب تحقیقاتی درباره ادبیات معاصر ادبیات معاصر و سنت و نوآوری دارم

و یک کتاب شعر که به زودی چاپ می شود.

- به عنوان آخرین سوال،

چندی پیش در یکی از نشریه ها مقاله ای چاپ شده بود،

با عنوان پایان امپراطوری غزل، البته مصداق های پهن بینی راجع به قوالب دیگر وجود دارد.

راجع به شعر گفتار و مصداق های دیگر.

می خواستم پرسیم، آیا حکم های اینچنینی حذر می توان، محکم باشد و قطعیت داشته باشد؟

- نه ما اگر نخواهیم علمی حرف بزنیم،

یا حتی ذوقی حرف بزنیم و مستکی به تفکر تامل، بیچ وقت نباید چنین جمله هایی را به کار ببریم.

نه تنها گفته اند که غزل خواهد مرد، بلکه گفته اند غزل مرده است.

که غزل زبان امروز نیست.

در صورتی که نه، اینطور نیست.

غزل اصولاً ریشه در مغازله دارد و مغازله ریشه درونی همه انسانهاست.

با هر ممدوحی و هر معشوقی. بالاخره انسان مغازله می‌کند.

(از مجاز تا حقیقت) بنابراین پیشگویی‌های پهنخینی نه علمی است نه ذوقی و تجربی و بر اساس تامل.

پس بهتر است از این اظهار نظر با خودداری کنیم.

چون ممکن است به جای آقای "حسن"، "حسین" بیاید، و به جای "حسین" "تقی".

شما اصلاً فکر می‌کردید بعد از آن غزل‌های سیمین بهبانی، بتواند در سن پیری چنین غزل‌هایی بگوید.

ولی ایشان خیلی خوب توانست، در سبک و زبان خود، نوآوری بکند

و وزن های تازه و حرف های تازه بگوید، که غزل باشد، ولی حرف زمانه خود باشد.

حالا ممکن است شما خوشتان بیاید یا من از یکی بیشتر خوشم بیاید و از یکی کمتر.

ولی به هر حال این ما هست.

بنابر این دنیا تمام نشده است و نخواهد شد.

این حرف ها علمی نیست. خیلی راحت می توان انکارش کرد.

با گذشت چند سال قضیه روشن می شود.

همین الان هم می توان کارهای خوب دید هم کارهای بد.

مصاحبه می دوم

- رقیه که نیز از باشگاه جوانی برنابا قیصر امین پور مصاحبه ای داشته است

که قیصر امین پور در این مصاحبه اشاره می کند که حرف هایش را در شعر هایش می زند:

مراسم یازدهمین گنگره شعر جوان است؛ خانه هنرمندان.

در سالن نشسته ایم و مراسم شروع شده است.

محمد رضا عبدالملکیان، دبیر گنگره در حال سخنرانی است.

مردی با موهای جوگندی وارد می شود، مردی که دیگر این روزها تعداد موهای سفیدش را نمی داند.

آرام بدون آن که کسی متوجه حضورش شود، در دیف اول می نشیند.

تیسرا این پورا است؛

مثل همیشه ساده و خسته و بی سیرایه! البته حسنگی راز از چشم هایش می شود فهمید...

اورا که می بینم یاد سلمان هراتی می افتم،

یاد سید حسن حسینی،

یاد آن عکسی که هر سه نفرشان در قایق نشسته اند و با خنده به دورین نگاه می کنند.

یاد این که سلمان چه ناگهانی رفت

وسید هم که تنهایش گذاشت و او هم که داشت مثل سلمان ناگهانی می رفت؛

اما خدا حفظش کرد. برای خانواده اش،

برای شعر این آب و خاک یا برای دل های کوچک بچه های نسل من

که قیصر شاعر نوجوانی و جوانی مان است؛ یا اصلاً برای هر سه مان! نمی دانم.

یاد سید حسن که از ازل ایل و تبارش همه عاشق بودند.

و این که از آدم های دوست داشتنی آن عکس تنها قیصر مانده.

برنامه در دو بخش اجرامی شود.

در فرصتی که برای پذیرایی بین دو بخش برنامه گذاشته اند به سراغش می روم.

می دانم مصاحبه نمی کند، بچه ها که از دور و برش پرکنده می شوند؛

روی صندلی تنها، روبه روی جمع شاعرانی که در حدود چهار قدمی اش نشسته اند،

می نشیند و جای می نوشد.

با این که می دانم قیصر امین پور مصاحبه نمی کند، می روم تا شاید چند دقیقه هم که شده با او کمی بزخم ...

"دستور زبان عشق" را در دستم می گیرم و بعد از سلام و احوالپرسی می دهم تا برایم امضا کند.

صفحه ی اول که تصویر خودش است را ورق می زند تا در صفحه ی بعدی امضا کند،

می گویم پامین عکس خودتان لطفا! شروع می کند به نوشتن.

کنار صندلی اش زانوی زخم و می نشینم، می گویم:

"قصه این پور چرا این قدر کم مصاحبه می کند؟"

می گوید: "من اصلاً مصاحبه نمی کنم!"

می گویم: "می دانم. کفتم شاید یکبار کرده باشید و من نخوانده باشم. حالا چرا؟"

می خندد و می گوید: "چون قصه حرفی برای گفتن ندارد!"

می گویم: "ولی در شعرهایش حرف های زیاد برای گفتن دارد."

باز هم می خندد و می گوید: "خب حرف هایش را در شعرهایش می زند."

می گویم یک سوال در مورد شعرهایتان پرسم؟

مهربان است، خیلی.

فکر می‌کردم اگر بروم و با او در مورد شعرهایش حرف بزنم و بدانم که خبر نگارم چیزی نمی‌گوید.

اما گفت: "بپسید."

گفتم: "شاید تعبیری که می‌کنم درست نباشد؛

اما نه‌کندم و نه سبب / آدم فریب نام تو را خورد...

آدم در شعر «نه‌کندم و نه سبب» فریب چه چیزی را خورد؟

منظورتان جلوه‌ی جمال خداوندی است؟

می‌خندد و می‌گوید:

“اتفاق دست روی چیز خوبی گذاشتی!

چیزی که گفتی جزئی از آن کلی است که من منظورم بود.”

می پرسم: “و منظور شما؟”

“من به اسمای حسناى خداوند اشاره کردم.”

کتاب را که حالا امضا شده از اومی کیرم و تشکر می کنم.

مراسم که تمام می شود میان ازدحام و سلوغی خروج آدم ها از سالن،

تک تک چهره ها را نگاه می کنم تا او را پیدا کنم و سوال دیگری! پرسم.

مدتی پیش وقتی از علی معلم پرسیده بودم چشم انداز شعر ایران را چگونه می بینید؛ با صراحت گفته بود:

بچه های این نسل از لحاظ فرم و وزن و ردیف و قافیه خوب شعر می گویند و قوی هستند،

اما شعر این نسل محتواندارد.

این نسل معنایی برای شعر سرودن نیافته است (!)

اگر به همین م سوال پیش برویم به جایی نخواهیم رسید.

”در کل اصلا خوش بین نبود.

خیلی برایم مهم بود تا نظریاتی آدم های را که در عرصه شعر سال هاست فعالیت می کنند، بدانم

و قیصر به عنوان کسی که با شعر جوان زیاد سروکار داشته، برای این سوال عالی بود.

از سالن که بیرون می آید با او هم قدم می شوم و می گویم:

”می توانم سوال دیگری پرسم؟“ سرش را به علامت تأیید تکان می دهد.

سوالم را می پرسم، می گوید: ”خزار انا و اگر دارد!“

نظر معلم را می گویم.

می گوید: ”نه، من این جور فکر نمی کنم.“

البته ایشان نظرشان خوب است، صائب است، محترم است.

خودشان هم همین طور.

اما قرار نیست ما از جوان‌ها انتظار داشته باشیم همه علی معلم باشند.

آن‌ها بایستی شروع کنند و تمرین کنند. باید قواعد را یاد بگیرند. چاره‌ای نیست.

محتوا خودش در اثر تکرار و رشد پیش می‌آید.

یکی می‌آید قیصر را برای گرفتن عکس با سچ‌های گنگره دعوت می‌کند.

به من نگاه می‌کند یعنی باید بروم.

می‌گویم: "تا سالن همراهان می‌آیم."

ادامه می‌دهد: "بنا بر این محتوا رانمی‌شود یک روزه به کسی تزریق کرد."

دختر چهارده، پانزده ساله ای می‌آید دستش را می‌گیرد، می‌گویم: "این همان آیه شاست؟"

سعرش را به علامت تأیید تمکان می‌دهد و می‌گوید: "این همان آیه ماست.

"و ذنبا له حرفش را می‌گیرد،

"اگر می‌بینید در گنگره شعر جوان بحث بر سر فرم است،

به خاطر این است که ما فرصت نمی‌کنیم به جوان بگوییم تو برو سیر و سلوکی را آغاز کن،

بعد برنامه تربیتی برایش داشته باشیم.

سایه است هر کس خودش یک راه و روشی،

مرادی و استادی برای خودش انتخاب کند و بر روی محتوای شعرش کار کند.

حالا با این پاسخ سوال های دیگری برایم ایجاد می شود،

این که اگر کسی اصلا دغدغه محتوانداشته باشد، چه؟

اگر بچه های نسل من تنها در همین "فرم" درجا بزنند

و هیچ کس هم برای حرکت روبه جلو در زمینه محتوا کاری نکند، چه؟

اما دیگر به سالن رسیده ایم و مجالی برای گفتگو نیست،

سریع می پرسم: "بچه های امسال گنگره چطور بودند؟"

می گوید: "بد نبودند. حس می کنم در حال رشدند."

با او خدا حافظی می کنم.

می رود روی صحنه و در کنار جمع می ایستد

و عکس یادگاری گنگره یازدهم هم انداخته می شود.

از خانه، سمرندان خارج می شوم،

هو اتاریک شده و نسیم پائیزی خنکی پچ پچ برک درختان باغ، سمر را در فضا پخش می کند.

در راه به شاعر جوانی فکر می کنم که وقتی رفت روی سن تا شعرش را بخواند،

مکاهش را از قیصر دید و گفت:

”حسن عجبی دارم.“

پیش از این خیلی دلم می خواست در محضر استاد این پور باشم، اما حالا...

کاش برای من همان قدر دست نیافتنی می ماندند...

و به قیصر فکر می کنم که می گوید حرفی برای گفتن ندارد.

حالاکه دارم آن سخته بار اثبت می کنم شعری از "آینه های ناگهان" را با خودم زمزمه می کنم:

اولین قلم

حرف حرف دورا

در دلم نوشته است

دست سرنوشت، خون در دریا

با کلم سرشته است

پس چگونه سرنوشت ناکزیر خویش رارهاکنم؟

پس چگونه من

رنگ و بوی غنچه رازبرک های توبه تویی آن، جداکنم؟

دقمر مرا

دست دردمی زندورق

شعر تازه ی مراد دگفته است

دوهم شفته است

پس در این میانه من

از چه حرف می زنم؟

دو، حرف من نیست

دو، نام دیگر من است

من چگونه خویش را صدا کنم؟!

خاطرات قیصر این پور از اخوان ثالث و بیان دیدگاهش از شعر "نخط می دیدار"

اخوان ثالث

بعضی از کلمات بر کردن آدمی حق حیات دارند

و آدمی نمی داند که آن چه آموخته است از او آموخته است.

بعضی از کلمات پاره های بودن آدیند

و چگونه می توانم نویسم وقتی که یکی از پاره های بودنم،

پاره نخطه سرودنم،

نه، یکی از پاره های دلم، که ز تمام دلم عظیم تر و عزیزتر است،

بالجه ای نجیب در گوشم می گوید: بنویس!

و چنین است که پیش از آن که تر دید را به تصمیم برسانم، دارم می نویسم:

بعضی از کلمات کلمه نیستند، پاره خطی از سر نوشت تو هستند.

قطعه ای از تو، قطره ای از خون تو... کلامی که تو را بزرگ کرده اند.

و بعضی از کتاب ها کتاب نیستند.

یک دوره از خاطرات دست های لرزان تو بوده اند که در قطع جیبی پنهان می کردی.

لابلاهای برگ‌های آن قدمی کشیدی.

بعضی از کتاب‌ها سطر سطر سرنوشت تو را رقم می‌زنند.

این کتاب‌ها برگ‌گردن تو حق دارند، بلکه واژه‌های آن‌ها درک‌های گردنت جاری هستند.

معلم ما بوده‌اند.

معلمانی که بسیار بسیار ساگردان ناشناس دارند که هیچ‌گاه آن‌ها را ندیده‌اند.

کیرم که آن چند جلسه را هم به کلاس درس او نرفته بودم

و بر سر شعر "مرد و مرکب" و "خوان، ششم" با او چند و چون دانشجویمان نگرفته بودم...

که جوان بودم ولی جویای نام نبودم.

دانشجوی جامعه‌شناسی بودم و در نتیجه به ادبیات بیشتر علاقه مند بودم

و که گاه در کلاس ادبیات معاصر شرکت می‌کردم.

عروض را چند سال پیش از روی چند برگ مجله‌ای پیدا کرده بودم، آموخته بودم.

اما عروض شعر نوران خوب نمی‌شناختم،

تا این که اتفاقاً مقاله‌ی نوعی وزن در شعر فارسی را مثل یک قاره ناشناخته کشف کردم.

همان چند سطر، چند سال مرابّه جلو پرتاب کرد.

خلاصه یک نوجوان روستایی که دانشجوی آن کلاس هم نبود،

آن روز وقت کلاس را به خود اختصاص داده بود.

خوب یادم نیست ولی گویا کلماتی از قبیل شعر، روایت،

سمبولیسم، سیاست، مردم، عوام و خواص و... بین ما ردوبدل می شد.

شاید برای این که می خواستم بگویم من هم این چیزها را می دانم.

و او چه مهربانانه کلاس را رها کرده بود تا مرا محاب کند.

مرا که نگاهم مثل پروانه در فضای باغ او می گشت.

مرا که فقط اورامی دیدم و نمی شنیدم.

و همین که حدیث مهربانیش روی با من داشت برایم کافی بود.

یادم هست که در آخر صحبت هایش پرسید: تو خودت هم شعری گویی؟

من در آن جا چیزی نگفتم،

ولی بعد از کلاس دقصری از سیاه مشق هایم را به او دادم تا بخواند

هفته بعد نخط دیدار شاعر "نخط دیدار" فرارسید.

روز زیبایی بود. و من "باز گویی در جهان دیگری" بودم.

"در سایه مجسمه فردوسی ایستاده بودم که در آینه نمایان شد

ابا بر کسوانش در بادوبه سان رهمنوردانی که در افسانه ها گویند،

کسوانش را - چوشیری یا هاش - اشناند":

سلام بر شما از داخل کیفش دقترم را بیرون آوردوبه من داد.

و من از نزدیک به همان تصویر دور خیره بودم.

همان تصویری که نگاه نوجوانی برابر روی جلد کتاب هایش خیره می کرد.

نخط دیدار مثل نخط دیدار کوتاه بود.

مگر می شود به لب هادستور داد

که دست در ساعت هشت و سی دقیقه و سی ثانیه یک لجن‌دسی و پنج درجه‌ای بزنند؟

مگر می‌شود برای شانه‌های شاعر بخشنامه‌ای صادر کرد

دست سر یک ساعت معین را به گریه اختصاص دهند؟

شعر یعنی این! و شاعر یعنی دلی که دستور نمی‌گیرد.

و دستی که فقط از دل دستور می‌گیرد.

و کردنی که فقط در برابر راستی خم می‌شود.

پس زیبا باش، تا تورا بسرایند!

پس راست باش، تا تورا بسرایند!

تومی توانی هر شعری را که تو را خوش نیاید، محاله کنی و دور میندازی.

اما شاعر تنها چند برگ از تاریخ نیست که آن را از شیرازه جدا کنیم و به دورش افکنیم.

مثل این است که بخواهی پاره ای از پوست و گوشت خویش را بر کنی و به دور میندازی.

با این خط کشی که تو در دست گرفته ای و هر چه را که از آن بلندتر یا کوتاهتر بنماید،

قطع می کنی. با این قلمی که نه، با این تیغ، چه بازو نماید قلم شوند.

بازو هانی که به راستی انگشت شمارند.

اما این خط کش تو تا قوزک پای حلاج،

نه، تا رد پای حلاج هم قدمی دهد.

اگر دست تو بود، نه تنهادست و پای حلاج می بریدی، بلکه از او جز سایه ای بردار نمی ماند.

اگر دست تو بود عین القضاة و شیخ اشراق را صدبار سنگسار می کردی، بردار می کردی.

و حتی بوعلی و رازی و ملاصدرا و حافظ و مولوی و سعدی و ...

چرا یک لحظه فکر نمی کنی که یکن است خط کش تو کوتاه باشد. و گرنه دیگران بی قواره نیستند.

دعا کنیم که روزی،

چشم، در دور محال خود به نقطه ای برسد که ذرات زیبای راد صورت دشمن ببیند.

کجاست آن چشمی که بسراید با مطلع:

آه دشمن زیبای من، تو را دیدم!

کجاست آن کوشی که بسراید: آه، دشنام زیبا، تو را شنیدم.

برگرفته از مقاله:

سخت دیدار کتاب باغ بی برگی یادنامه اخوان

بازسازی زندگی قیصر امین پور بار و اینکرمی پرویز پرستویی

فیلم مستند «این سال ها که می گذرد»،

در روز چهارشنبه، ۲۳ اسفندماه سال ۹۱، در ساعت ۲۳ بر روی شبکه مستند ایران پخش شد.

این فیلم که در قالب برنامه «فانوس» و به تهیه کنندگی مهدی هوشمند به روی آنتن رفت،

دباره زندگی و آثار شاعر معاصر قیصر امین پور به روایت پرویز پرستویی بود.

فیلم مستند «این سال ها که می گذرد»، بازسازی از زندگی قیصر امین پور است

که تصویری شاعرانه از او ارائه می داد.

این مستند که از کودکی امین پور شروع شده بود و تا بزرگسالی وی

با همراهی کودکان درون او ادامه پیدا کرد،

توسط روزبر ستونی روایت و شعر خوانی شد.



تفروه:

قیصر امین پور شاعر انقلابی بود

ایمنی: قیصر را ضد انقلاب خوانند

در پنجاه و چهارمین سالروز تولد قیصر این پور، بحث درباره شاعر انقلاب بودن این شاعر بالا گرفت.

فروه معتقد بود که قیصر یک شاعر انقلابی بود،

اما اسماعیل امینی یادآوری کرد که این شاعر را از مجله سروش بیرون و ضد انقلاب معرفی کردند.

در این مراسم که روز دوشنبه، دوم اردیبهشت ماه،

در فرسنگسرای انقلاب برگزار شد، علیرضا فروه در سخنانی گفت:

از اولین دیدار من با قیصر این پور نزدیک به ۳۰ سال می‌گذرد.

من اولین بار قیصر را در شمایل ۲۴ سالگی با سلوار سربازی در کنار سید حسن حسینی دیدم.

این شاعر افزود:

در دوره دانش‌آموزی، شعرهایم را به مجله «سروش» می‌فرستادم و چاپ می‌شد.

بعداً فهمیدم که قیصر بوده که آن شعرها را چاپ می‌کرده است.

همیشه شعرخوانی‌های حوزه نقطه اوجی داشت و آن نقطه اوج، شعرخوانی قیصر بود.

چیزی هم که مرا از کرمسار تا آن جلسات می‌کشاند، جاذبه‌های سید حسن حسینی بود.

فزوه به‌چنین گفت:

زنده یاد طاهره صفارزاده چندماه قبل از مرگش می‌گفت:

«شما وظیفه دارید که سید حسن حسینی را به اندازه قصیر معرفی کنید،

او اگر از قصیر بزرگتر نباشد، کوچکتر هم نیست.»

صفا زاده دست می‌گفت؛

سید حسن نظریه پرداز شعر انقلاب بود

و اولین حرف‌های نو و صحبت‌های خط‌سگن در شعر از قصیر و در نظریه پرداز می از سید حسن بود؛

اما همیشه جاذبه‌های قصیر بیشتر و دافعه‌های سید حسن بیشتر بود.

فزه: به فروغ و سیمین بهبهانی ارادت دارم

او در ادامه عنوان کرد:

رفتار سید حسن مانند شمس و روحیه اش دارای خروش شیعی عجمی بود؛

به همین دلیل هم بود که زیاد وارد جامعه ما نشد.

او نرمی های اخلاقی قیصر را نداشت.

حال من فکر می کنم که صفارزاده هم در حدی است که با صد فروغ و سیمین بهبانی برابری می کند؛

اما کمنام است؛

با همه ارادتی که من به فروغ دارم و به خانم بهبانی که خدمات زیادی به زبان فارسی داشته است.

صفا زاده در زیر زمین اما مزاده ای دفن شده و حتی گلی هم روی قبرش نیست.

باید عکس شاعران روی پول باشد

قزوه سپس عنوان کرد:

قیصر تا حدودی به حق خود رسید و خوب به ما معرفی شد.

آن هم در ایران که همیشه سیاست، اقتصاد و نظامی کرمی حق ادبیات را خورده است.

در ارمنستان دیدم که روی پول ایشان تصاویر شاعران و نویسندگان قرار دارد.

امیدوارم همیشه روی پول های ما عکس امام خمینی (ره) باشد.

اما اگر روزی قرار باشد عکس دیگری روی پول بیاید، می ترسم که باز هم عکس اهل‌لی سیاست باشد.

اما این حق شاعران است؛

باید تصویر قیصر، شهیدان آوینی و چمران و پروفور حسابی روی پول های ما باشد.

قیصر در ادبیات و شعر انقلاب ما شاخص ترین چهره است.

او در ادامه اظهار کرد:

زمانی که قیصر، هنوز زنده، ابا سار بود و دیالیز می شد، من جایزه قیصر را ایجاد کردم،

به من اعتراض کردند که چرا وقتی قیصر زنده است،

به نام او جایزه دست کردی.

چند دوره هم جایزه رامی بردیم و او امضای کرد.

در تاجیکستان روی خانه ما کوچه ما اسم های شاعران را نوشته

و ذکر کرده اند که شاعری از فلان تاریخ تا فلان تاریخ در این مکان زندگی کرده است،

اما در کشور ما سیاست همیشه حق شعر را خورده و شعر را له کرده است؛

به همین دلیل شاعران ما به چشم نمی آیند.

قزوه، همچنین گفت:

کسانی زمانی به خاطر موضع گیری های من به من توین کردند که فقط چند ماه با قیصر رابطه داشتند؛

اما من ۳۰ سال با او دوست بودم.

آن ها شعرهایی گفتند و رفتند، اما من به دوستی با او افتخار می کنم.

امروز کسانی خود را به عنوان هنرمند معرفی می کنند که چشمان زیبایی دارند و ناز دارند،

آن ها هنرمند نیستند، حتی بازیگر هم نیستند؛

سعدی افشار هنرمند بود.

قیصر از سنگ قبر خود ناراضی است

اوسپس اظهار کرد:

ما باید چهره های مثل قیصر را معرفی کنیم.

قیصرها، سید حسن ها و صفارزاده ها چون اصل بودند و حرف تازه داشتند، ماندگار شدند.

بعضی به نام دوستان قیصر حق او را ادا نکردند.

او که این همه در باب سنت سخن گفته، قبرش را کرد می سازند.

بیدل صد برابر قیصر نوکرا بود، اما قبرش را از ۱۰ سال قبل در خانه اش چهار گوش ساخته بودند.

سهراب با همه نوکرانی قبرش مستطیل بود.

چرا باید این طور باشد؟ قبر مستطیل سنت مسلمانی ماست.

در عالم رؤیا قیصر را می دیدم؛

همین بحث سنگ قبر کرد در مطرح کردم و گفتم «چرا این طور است؟»

گفت: «من هم از این راضی نیستم.»

در ادامه قزوه از حاضران خواست صلوات بفرستند و گفت:

ما سنت مسلمانی خود را ادامه می دهیم.

کسانی هستند که می خواهند در تشییع جنازه هم دست بزنند.

شش‌صدگونی در تشیع جنازه قصر موقع اذان وقتی یکی از سخنرانان به سخنرانی اش ادامه می‌داد، گفت:

«یک نفر به این احمق بگوید که وقت اذان است و باید بر جنازه نماز بخوانیم.»

قصر سکوت کرد؛ اما انقلابی بود

او همچنین اظهار کرد:

خیلی‌ها می‌خواهند قصر را از انقلاب جدا کنند؛

در حالیکه قصر برای امام خمینی (ره) و امام زمان (عج) شعر گفته

و در جلسات شعرخوانی نزد مقام معظم رهبری حاضر شده است.

روزی سخانی کتید و قیصر ماتت به خرج داد و چیزی نگفت؛ اما قیصر متعلق به شعر انقلاب است.

من امروز می گویم انقلاب را دوست دارم و راحت شهادتین خود را می گویم.

قیصر سکوت کرده بود؛

اما شعرهایش مثل «تنفس صبح» که برای امام خمینی (ره) آن را سروده بود، هنوز هست.

حالا در بی بی سی برنامه می گذارند و مزخرف می نویسند.

قیصر: مار فیک نیمه راه نیستیم

در ادامه بخش هایی از فیلم «همزاد عاشقان» که درباره قیصر این پور ساخته شده بود، پخش شد

که در بخشی از آن قصرمی گفت:

«احمد به خلاف برخی که رفیق نیمه راه هستند و می گویند ما این شعرها را نگفته ایم و توبه می کنند،

ما رفیق نیمه راه نیستیم.»

در بخش دیگری از این فیلم نیز شعر خوانی قیصر امین پور در حضور مقام معظم رهبری پخش شد؛

در آن مراسم قیصر امین پور شعر خود را با مطلع «می خواهمت چنان که شب خسته خواب را» می خواند.

هر جور بکشید، من سیاه و سفید می افتم

در این مراسم، همچنین سعید بیابانکی، شاعر و طنزپرداز، گفت:

شاعران دوبار متولد می‌شوند؛ یک بار در روز تولدشان، بار دیگر در روز مرگ.

قیصر هم با مرگش دوباره متولد شد.

تیراژ کتاب هایش نشان می‌دهد علاقه به آثار او بعد از مرگش بیشتر شده است.

او در ادامه افزود:

من دو خاطره طنرازی‌اشان دارم؛

اگر به عکس‌های قیصر توجه کنید، همیشه همین لباس‌های تیره را به تن دارد،

موهایش هم که خاکستری و صورتش سبزه است.

زمانی در مجله «سروش نوجوان» می‌خواستند از او عکس بگیرند، ایشان به عکاس گفت:

«لطفاً فیلم رنگی در دوربین نگذارید.»

هر جور بگیرید، من سیاه و سفید می‌افتم؛ چون دوربینک بیشتر نیستم.»

بیایانگی افزود: یک بار هم در اصفهان به من گفت:

«شعر بخوان.» یکی از کتاب‌هایم را باز کردم، اما قیصر گفت:

«نه. از این شعرها بخوان. شعر غیرقابل چاپ بخوان.»

قیصر را از سروش بیرون و ضد انقلاب معرفی کردند

در ادامه، اسماعیل امینی، شاعر و طنزپرداز که از سوی مجری با عنوان «دکتر» خطاب شده بود، گفت:

قیصر می گفت عنوان «دکتر» را فقط به پزشک های کویند، نه به هر کس که در رشته ای دکتر گرفته است.

در مورد شاعر ها که دیگر آن قدر مردم با آن ها صمیمی هستند که آن ها را با اسم کوچک صدا می زنند؛

چون متاع شاعر ها عاطفه است.

او پس با اشاره به شعری از قیصر افزود:

خدا روستا را، بشر شهر را، و شاعران آرمان شهر را آفریند که در خواب هم خواب آن را ندیند.

ما خیال می کنیم که ظلم فقط در حیطه مسائل سیاسی و اقتصادی خلاصه می شود،

اما ظلم اصلی ای که به انسان می شود،

ظلم به کلمات است و زمانی رخ می دهد که معنی کلمات را تغییر می دهند.

در مورد واژه «شعر» هم همین طور است؛ ببینید مردم تصورشان از شعر چیست؟

حتی وزیر ماکه می آید شعری خواند،

ببینید که چه چیزهایی را تحت عنوان شعر به ایشان می دهند تا بخواند.

باید دید تصور او از شعر چیست؟

اینی ادامه داد:

وقتی شعر قصه را می‌خوانیم،

می‌فهمیم که آرمان، آزادی، عشق، شهید و انتظار برای امام زمان (عج) یعنی چه.

کار بزرگان این است که مفاهیم را به کلمات برمی‌گردانند.

چند نفر از مسؤلان که به ادبیات علاقه‌مندند، با من در ارتباط‌اند.

آن‌ها به من می‌گویند مردم از چه چیز ناراضی هستند؟

شما شاعران چرا کله می‌کنید؟

آن‌ها سال‌هاست که به بازار نرفته‌اند تا چیزی بخرند و برایشان قیمت معنی ندارد.

او سپس با اشاره به سخنان قزوه درباره انقلابی بودن قیصر تشریح کرد:

من از سیاست چیزی نمی فهمم؛

اما یادم است که زمانی قیصر را از سروش بیرون انداختند و کسی را به جای او گذاشتند

که هر چه را او ساخته بود، ویران کرد.

همان شخص بعد از کیهان ستونی ساخته بود و مثل مبصرها که اسم افراد را از بد و خوب می نویسند،

تعیین می کرد که چه کسی انقلابی است و چه کسی نه.

در آن زمان او اسم قیصر و سید حسن را در بدمانوشه بود.

ایمی افزود: دوستان طالب دنیا تصویری دارند و آن اینکه ما چهری می گوئیم و بابت آن چهری می گیریم.

این تفکر ناشی از داشتن مسوولیت اجرایی است.

کسی که مسوولیت اجرایی دارد، می خواهد اسطوره به نظر برسد

و تصورش از شاعر این است که شاعر باید مراستایش کند و عیب هایم را پوشاند.

ما از این جنس شاعران داریم؛ کارشان همین است و دستمزدشان را هم می گیرند.

عده ای هم تصورشان از شاعر انقلاب همین است؛

در حالی که کسی دلسوز است که عیب هایم را پوشاند.

کار قصص، زنده کردن مفاهیم بنیادی بود

اینی همچنین عنوان کرد: معیار دیانت آن طور که ما از مراجع یاد گرفته بودیم، بسیار دشوار بود؛

مثلاً انصاف داشتن، قضاوت نکردن درباره دیگران و... نشان دهنده دیانت فرد بود.

حال در یکی از سایت‌ها دیدم که نوشته بودند آقای فلانی که مدعی دیانت است،

کارش به جایی رسیده که سیرانش را داخل سلوارش می‌گذارد؛

یعنی معیار دیانت این قدر تغییر می‌کند و تقلیل می‌یابد.

تعریف شاعر انقلاب هم از اینکه

« شخصی است که زندگی اش را برای آرمانش گذاشته »

تقلیل می یابد به کسی که کار روابط عمومی یک اداره را بر عهده دارد و تعریف می کند

و توی دهان کسانی می زند که ایراد می گیرند.

در حالی که کار شاعر انقلاب دفاع از مفاہیم بنیادی است؛ نه از اشخاص و اداره ها.

کار قیصر و سید حسن این بود که می خواستند مفاہیم بنیادی را با شعرشان زنده کنند.

کار ما هم این است که توجه کنیم.

تقدیر شاعران بازی نبود

در بخش دیگری از این مراسم، علی محمد مؤدب، شاعر و مدیر مؤسسه شهرستان ادب،

در سخنانی دربارهٔ قصیر امین پور گفت:

قصیر شخصیتی شیعه به حضرت امیر (ع) که شیعه او بود، داشت.

او هم مانند امام خود جنبه‌های مختلفی در شخصیتش داشت.

حرف زدن از این مرد دشوار است.

او سپس خاطراتی از قصیر بیان کرد و گفت:

ممکن است به این چهره عزیز ظلم شود. تقدیر شیعه دیگران نیست؛

تقدیر بزرگان با عشق در آینه است؛ نه باهای و هوی و شارلاتان بازی.

او واقعا از سردرد و با عشق تقدیمی کرد.

نمی توان چهره ساده ای از قیصر ترسیم کرد.

خوانندگان آثار او نیز به خاطر عشقی که در آثارش هست، جذب او شدند.

در شخصیت و شعر قیصر آینه کی وجود داشت.

او سعی می کرد آدم را با خودش مواجه کند.

مؤدب، پمچنین عنوان کرد: این روزها روزهای شعر است.

تفکر قیصر را شریعتی و اقبال را هوری با اندیشه بازگشت به خود شکل داده اند.

امروز هم در ماهمان بی خودی است و به آن اندیشه ما نیاز داریم.

اوسپس حاضران را به مصرف کالاهای فرهنگی و کتاب خواندن تشویق کرد و گفت:

به اطرافیانمان بگویید ما به ۵۰۰۰ تومان برای خرید کتاب کنار بگذارند.

در پایان مراسم نیز یک تولد قیصر این پور بریده شد و به یادش در حیاط فر، سنگسرای انقلاب گل کاشتند.



اگر نخواهیم شعری از جنگ بگویم حتما سرآمد شاعران آن،

تیسرا این پوربہ یادمان خواهد آمد ہمانکہ روزگاری سرودہ بود:

می خواستم شعری برای جناب بگویم

دیدم نمی شود

دیگر قلم زبان دلم نیست.

گفت:

باید زمین گذاشت قلم ہارا

دیگر سلاح سرد سخن کار ساز نیست

باید برای جنگ

از لوله تفنگ بخوانم

با واژه فنشک

قیصر این پور در آستانه دهم پنجم عمرش اما دیگر به دنبال واژه و فنشک نیست.

چه مدت است که زادگاه و سرزمین مادری اش به دور از وضعیت خطر و آذیر قرمز نفس می کشد.

با این همه کوی غبار آن سالهای نه چندان

همچنان بر چهره شاعر خانه های خونین و عروسک خون آلود تازه مانده

که گاه به گاه به یاد آن ایام داغ ولی تازه می کند.

گرچه این حرماهی داغ دلش را دیوار هم توان شنیدن نداشته است.

از همین روست شاید که این پورنخطه های کاغذی اش را می سراید و می گوید:

خسته ام از آرزوها، آرزوهای شعاری

شوق پرواز مجازی، بال های استعاری

نخطه های کاغذی را روز و شب تکرار کردن

خاطرات بایگانی، زندگی های اداری

آفتاب زرد و غمگین، پله های روبه پایین

سقف های سرد و سنگین، آسمان های اجاری

عصر جدول های خالی، پارک های این حوالی

پرسه های بی خیالی، نیکت های خاری

رونوشت روزها روی هم سجاق کردم:

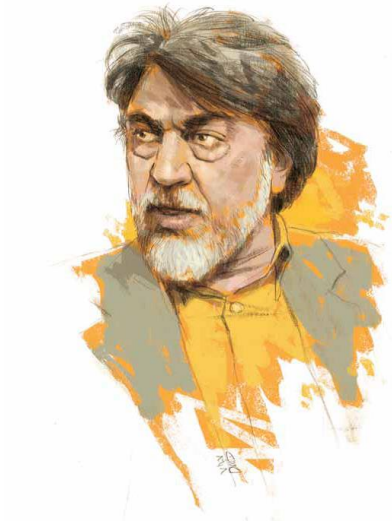
شنبه های بی پناهی، جمعه های بی قراری

عاقبت پرونده ام را با غبار آرزوها

خاک خواهد بست روزی، باد خواهد بردباری

روی منیر خالی من، صفحه باز حوادث

درستون تسلیت‌ها، نامی از یادگاری



ماکه این همه برای عشق

آه و ناله می‌دروغ می‌کنیم

راستی چرا؟...!

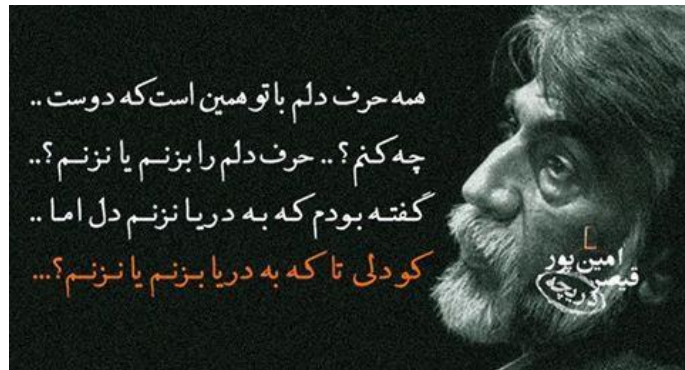
در رثای بی‌شمار عاشقان

که بی دریغ...

خون خویش را نثار عشق می کنند

از نثار یک دریغ هم

دریغ می کنیم؟



شعری از زنده یاد قیصر امین پور برای دخترش

بوی بهار می شنوم از صدای تو

نازکتر از گل است گل کوزه های تو

ای در طنین نبض تو آهنگ قلب من

ای بوی هر چه گل نفس آشنای تو

ای صورت تو آیه و آینه خدا

حقا که هیچ نقص ندارد خدای تو

صد گمگشان ستاره و هفت آسمان حریر

آورده ام که فرش کنم زیر پای تو

رنکین کمانی از رخ باران تنیده ام

تا تاب هفت رنگ بیندم برای تو

چیزی عزیزتر از تمام دلم نبود

ای پاره می دلم، که بریزم به پای تو

امروز تکیه گاه تو آغوش کرم من

فردا عصای حسکی ام شانه های تو

در خاک هم دلم به هوای تو می تپد

چیزی کم از بهشت ندارد هوای تو

همبازیان خواب تو خیل فرشتگان

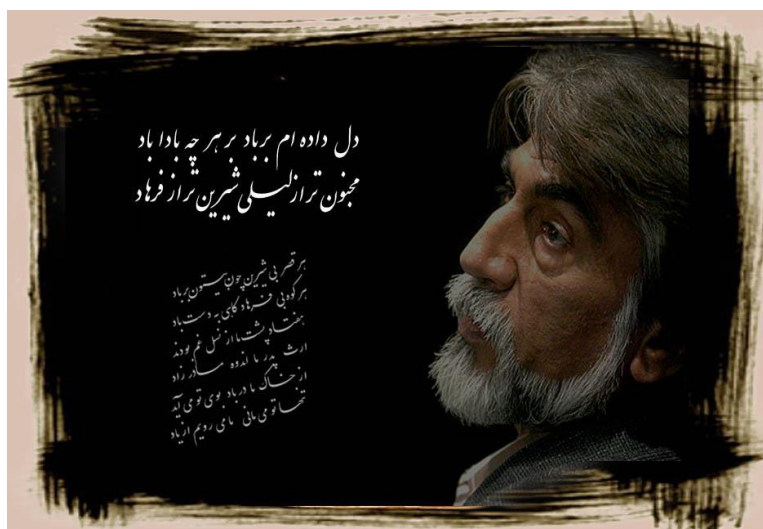
آواز آسمانشان لای لای تو

بگذار با تو عالم خود را عوض کنم:

یک لحظه توبه جای من و من به جای تو

این حال و عالمی که تو داری، برای من

دار و ندار و جان و دل من برای تو



لبخند تو خلاصه خوبی هاست

نختی بخند، خنده گل زیباست!

پیشانیست تنفس یک صبح است

صبحی که انتهای شب بیدار است

در چشمت از حضور کبوترها

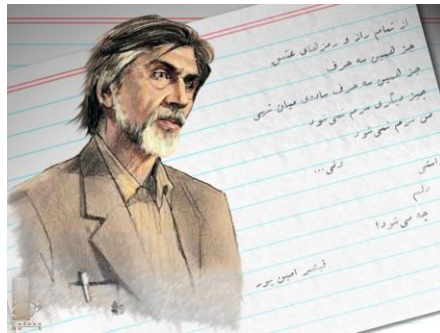
هر لحظه مثل صحن حرم غوغاست

رنگین کمان عشق اهورایی

از پشت شیشه دل تو پیداست

بامابدون فاصله صحبت کن

ای آن که ارتفاع تو دور از ماست



این سبز سرخ کیست؟

این سرو سبز را ز چه درخاک می‌کنید؟

این سبز سرخ چیست که می‌کارید؟

این زن که بود

که بانگ «خوانگریو» محلی را

از یاد برده بود؟

«کل» می‌زد و سرو دشت می‌خواند

این مادر که بود که می‌خندید؟

وقتی که محط محط می رفتن بود

آن سبز، با سخاوت خورشید

بخشید هر چه داشت

جز آن لباس سبز سپاهی را

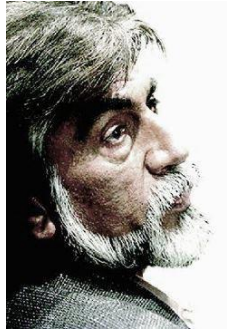
و نقش آن کلام الهی را

نقش کلام «لا»

ره توشه شهید، همین بس:

یک جامه، یک کلام

تصویری از امام.



دیروز
ما زندگی را
به بازی گرفتیم
امروز، او ما را ...
فردا؟

قیصر امین پور

نه کندم و نه سیب

آدم فریب نام تو را خورد

از بی شمار نام شهیدانت

بایسل را که نام تختین بود

دیگر

این روزها به یاد نمی آوری

بیل

نام دیگر من بود

یوسف، برادرم نیز

تنها به جرم نام تو

چندین هزار سال

زندانی عزیز زینجا بود.

بها، الهه ها

و پیکر تمام خدایان را

صورتگران

به نام تو تصویر می کنند.

نام تورا

روزی تمام غار نشینان

بر سنگها نوشتند

وسنگها از آن روز

جنگل شدند

امروز هم

از کیمیای نام تو

این واژه های خام

در دستهای خسته ی من

شعری شوند.

من در ادای نام تو

دم نمی زنم

شعرم حرام باد

اگر روزی

تا بوده ام

جز باطنین نام تو

شعری سروده ام!

نام تو نام مجنون

نام تو، مستون

نام تو دیگر شیرین

نام تو، هند

نام تو چنین است

و شاعران عاشق

در عهد جاهلیت

ویرانه‌های نام تو را می‌گریستند.

نام تو نام دیگر لیلیا

نام تو نام دیگر سلماست.

نام تو نام اهرام

نام تو باغهای معلوق

نام توفیح قصر و کسری است.

نام تو

رازی نوشته بر پر روانه هست

کلهما همیشه به نام تو مشهورند

آینه‌ها

از انعکاس نام تومی خندند

در کوجه‌های خاطره باران

وقتی که خوشه‌های افاقی

از زرده‌های حوصله‌ی دیوار

سرریزی کنند

و در شام باد

عطر تنفش نام نومی بچد

نامت

طلسم «بسم» اقا قیاست

بی نام تو جز نام خلاً

ده کوره‌ی جهان را

خواهد خورد.

نام تو چیست؟

غوغای رودخانه‌ی همسایگی است

وقتی به شب دره

سرازیر می‌شود

نام تو روستاست

شبه‌اکه سقف خواب مرا

قورباغه‌ها

هاشور می زنند.

وقتی که طفل تب را

پیشانی نگر و تر دید

می گوید.

نام توشیشه

نام توشنم

نام تودستال نسیم است.

نام توچیت؟

لبنخند کودکی است

که با حالتی نجیب

لب باز می کند

که بگوید:

سیب

نام تو نور

نام تو سو کند

نام تو شور

نام تو بجنند.

بجنند

در تلفظ نامت

ضرورتی است!

نامی برای مردن

نامی برای تا ابد زیستن

نامی برای اینکه بدانی چرا

گاهی کریستن

فرست کوچکی

از بی شمار نام شهیدان تو ست.

پنجمبران

به نام تو سوگند خورده اند

و شاعران کمنام

تنها به جرم بردن نام تو مرده اند

زیرا که نام کوچک تو

شرح هزار نام بزرگ خداست

زیرا

هزار نام خدا

زیباست!



دوست تری دارم از هر چه دوست

پیش بیا، پیش بیا، بیشتر

تا که بگویم غم دل بیشتر

دوست تری دارم از هر چه دوست

ای توبه من از خود من خویشتر

دوست ترا از آنکه بگویم حقد

بیشتر از بیشتر از بیشتر

داع تو را از همه دارا تر

درد تو را از همه درویش تر

بیچ نریزده جز از نام تو

برک من کز بزنی بیشتر

فوت و فن عشق به شعرم بخش

تا شود قافیه اندیش تر



یک غزل زیبا و آشنا

سراپا اگر زرد و پرشمرده ایم ولی دل به پاپی نسپرده ایم

چو کلدان خالی لب پنجره پراز خاطرات ترک خورده ایم

اگر داغ دل بود ما دیده ایم اگر خون دل بود ما خورده ایم

اگر دل دلیل است آورده ایم اگر داغ شرط است ما برده ایم

اگر دشمن دشمنان کردیم اگر خنجر دوستان کرده ایم

کواهی نخواهید اینک کواه همین زخمهایی که نشمرده ایم

دلی سربلند و سری سربه زیر ازین دست عمری به سربرده ایم



انتظار

بی تو اینجا همه در حبس ابد تبعیدند

سالها، بگری و شمس، همه بی خورشیدند

از همان لحظه که از چشم یقین افتادند

چشم های نگران آینه می ترسیدند

نشد از سایه می خود هم بگریزند می

هر چه پیهوده به کرد خودشان چرخیدند

چون به جز سایه ندیدند کسی در پی خود

همه از دیدن تنهایی خود ترسیدند

غرق دریای تو بودند ولی ماهی وار

باز هم نام و نشان تو ز هم پرسیدند

در پی دوست همه جای جهان را گشتند

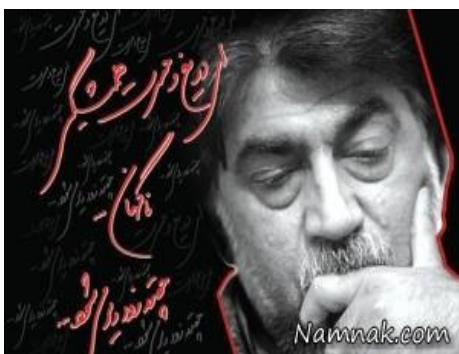
کس ندیدند در آینه به خود خندیدند

سیر تقویم جلالی به جمال تو خوش است

فصل ما را همه با فاصله ات سنجیدند

تو یایی همه ساعتها و ثانیه ها

از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند



حسرت همیشگی

حرف های ماهنوز ناتمام...

تا نگاه می کنی:

وقت رفتن است

باز هم همان حکایت همیشگی

پیش از آنکه با خبر شوی

بخط عزیمت تو ناکزیر می شود

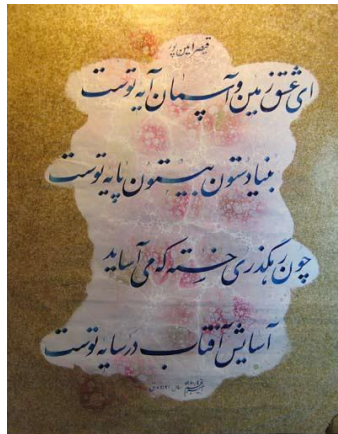
آمی...

ای دریغ و حسرت همیشگی

ناگهان

حذر زود
♦

درمی شود



حتی اگر نباشی

می خواهمت چنان که شب خسته خواب را،

می جویمت چنان که لب تشنه آب را

محو توام چنان که ستاره به چشم صبح،

یا شبم سیده دمان آفتاب را

بی تا بزم آسپنجان که درختان برای باد،

یا کو دکان خفته به کهواریه تاب را

بایسته ای چنان که تپیدن برای دل،

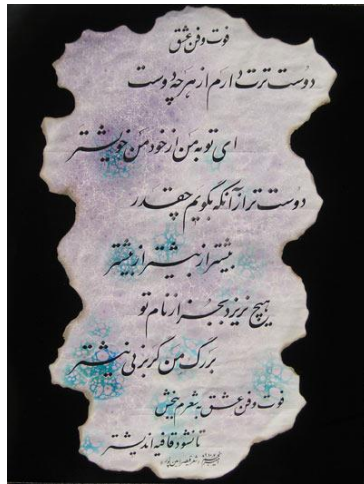
یا آسپنجان که بال پریدن عقاب را

حتی اگر نباشی، می آفرینمت.

چونانکه التهاب بیابان سراب را

ای خواهی که خواستی تر زیا سخی.

با چون تو پرستی چه نیازی جواب را

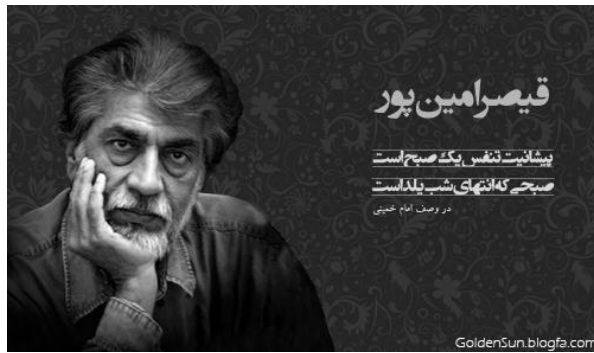


دستور زبان

آنکه دستور زبان عشق را بی‌کداره در

نهاد ما نهاد خوب می‌دانست تیغ تیز را

در کف مستی نمی‌بایست داد

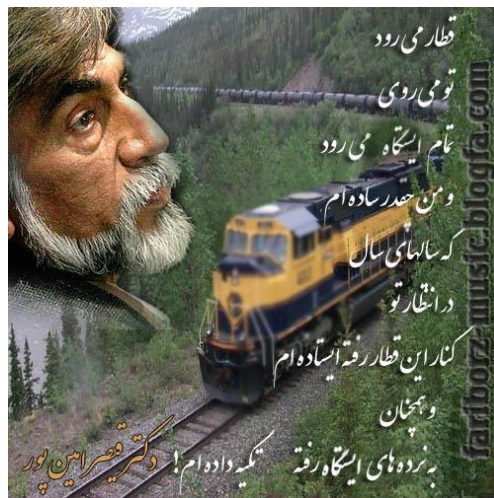


ای غم، تو که هستی از کجای آبی؟

هر دم به هوای دل مامی آبی

باز آمی و قدم به روی چشمم بگذار

چون اشک به چشمم آشنای آبی!



ای از بهشت باز دری پیش چشم تو

افسانه ای است حور و پری پیش چشم تو

صور تکران چنین همه انکار خوانده اند

زیباشناسی نظری پیش چشم تو

باید به جای زerkش و مستی بیاوریم

تصویرهای تازه تری پیش چشم تو

“ زاین آتش نهفته که در سینه می من است ”

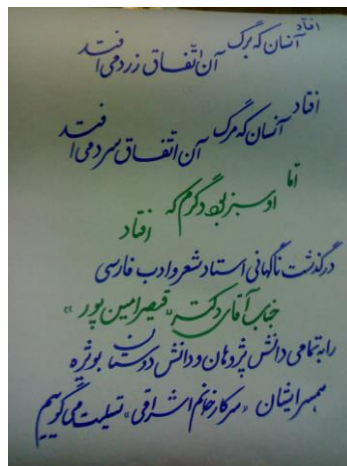
خورشید شعله... نه، شرری پیش چشم تو

هر شب ز چشم تو نظری چشم داشتیم

دارد دعای ما اثری پیش چشم تو؟

چیزی ندانم که کنم پیشکش، به جز

دیوان مختصری پیش چشم تو



ای فرصت نسیم برای وزندگی

پروانه‌ی پرنده برای پزندگی

ای اهتر از روح به بوی نسیم دوست

ایکان دل برای مکان و پزندگی

لیلابی تو را همه مجنون کوه و دشت:

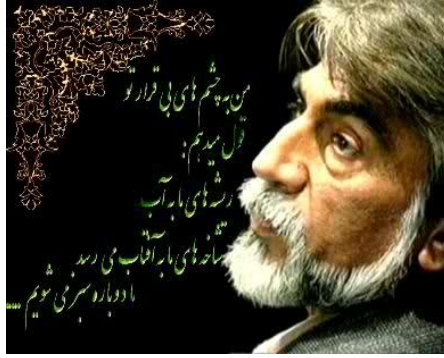
باد و زندگی و غزال رزمندگی

در بند خویش بودن معنای عشق نیست

چونانکه زنده بودن، معنای زندگی

غرق عرق ز دست دل سرکش خودم

شرمندگی است پیش تو اظهار بندگی



مباد آ آسمان بی بال و پر بار

مباد در زمین دیوار بی در

مباد اہیچ سقفی بی پرستو

مباد اہیچ بامی بی کبوتر



در این زمانه هیچ کس خودش نیست

کسی برای یک نفس خودش نیست

همین دمی که رفت و بازدم شد

نفس، نفس، نفس، نفس خودش نیست

همین هوا که عین عشق پاک است

گره که خود با هوس خودش نیست

خدای ما اگر که در خود ماست

کسی که بی خداست، پس خودش نیست

دلی که کرد خویش می تندتار،

اگر چه قدر یک مکس، خودش نیست

مکس، به هر کجا، به جز مکس نیست

ولی عقاب در قفس، خودش نیست

تو ای من، ای عقاب بسته بالم

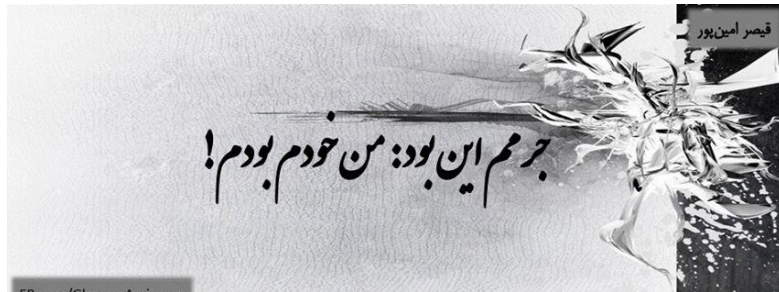
اگر چه بر تو راه پیش و پس نیست

تو دست کم کمی شیه خود باش

در این جهان که هیچ کس خودش نیست

تمام درو ما همین خود ما است

تمام شد، همین و بس: خودش نیست



دیری است از خود، از خدا، از خلق دورم

با این همه در عین بی تابی صبورم

پچیده در شاخ درختان، چون کوزنی

سرشاخه های پیچ در پیچ غرورم

هر سوی سرگردان و حیران در هوایت

نیلوفرانچه چکی بی تاب نورم

باد ایتد سایه می برگی به پایت

باری، به روزی روزگاری از عبورم

از روی یکرنگی شب و روزم یکی شد

همرنگ، نختم تیره رخت سوک و سورم

خط می خورد در دفتر ایام، نامم

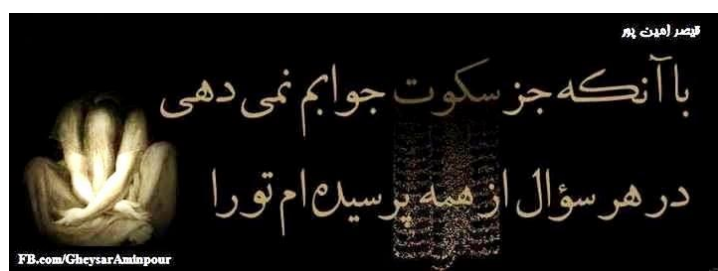
فرقی ندارد بی تو غمیت یا حضورم

در حسرت پرواز با مرغایانم

چون سنگ پستی سپرد لاکم صبورم

آخر دلم با سر بلندی می گذارد

سنگ تمام عشق را بر خاک کورم



ای آرزوی اولین گام رسیدن

بر جاده‌های بی سرانجام رسیدن

کار همان جز بر مدار آرزو نیست

با این همه دل‌های ناکام رسیدن

کی می‌شود روشن به رویت چشم من، کی؟

وقت گل‌نی بود هنگام رسیدن؟

دل در خیال رفتن و من فکر ماندن

او پخته‌ی راه است و من خام رسیدن

برخامی ام نام تمامی می گذارم

بر رخت در ماندگی نام رسیدن

هر چه دویدم جاده از من پیش تر بود

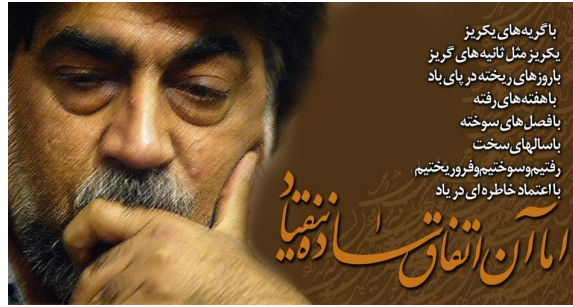
پچپیده در راه است ابهام رسیدن

از آن کبوترهای بی پروا که رفتند

یک مشت پر جانانده بر بام رسیدن

ای کال دور از دسترس! ای شعر تازه!

می چینمت ابا، هنگام رسیدن



طرحی برای صلح (۱)

کودک

با کربه‌هایش در حیاط خانه بازی می‌کند

مادر، کنار چرخ خیاطی

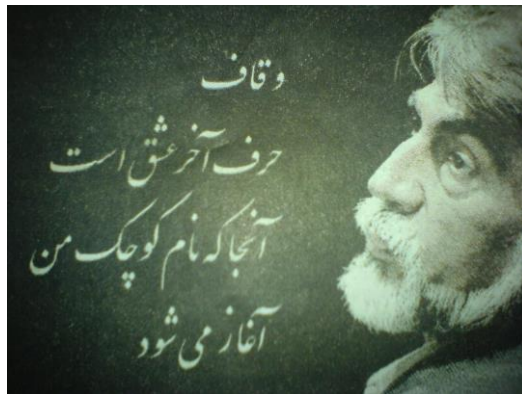
آرام رفته درخ سوزن

عطر بخارچای تازه

در خانه می‌پیچد

صدای در!

«سایددر»!



طرحی برای صلح (۲)

شهیدی که بر خاک می‌خفت

چنین در دلش گفت:

«اگر فتح این است

که دشمن شکست،

چرا، بمخان دشمنی هست؟



طرحی برای صلح (۳)

شهیدی که بر خاک می خفت

سرانگشت در خون خود می زدومی نوشت

دوسه حرف بر سنگ:

«به امید سیروزی واقعی

نه در جنک، که بر جنک!»!



دستور زبان عشق

دست عشق از دامن دل دور باد!

می توان آیه دل دستور داد؟

می توان آیه دریا حکم کرد

که دلت را یاد می از ساحل مباد؟

موج را آیتوان فرمود: ایست!

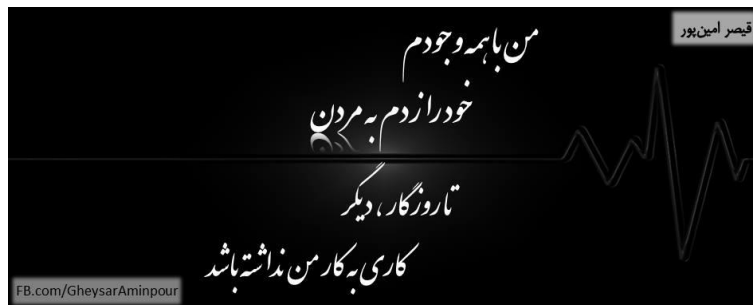
باد را فرمود: باید ایستاد؟

آنکه دستور زبان عشق را

بی گزاره در نهاد ما نهاد

خوب می دانست تیغ تیز را

در کف مستی نمی بایست داد



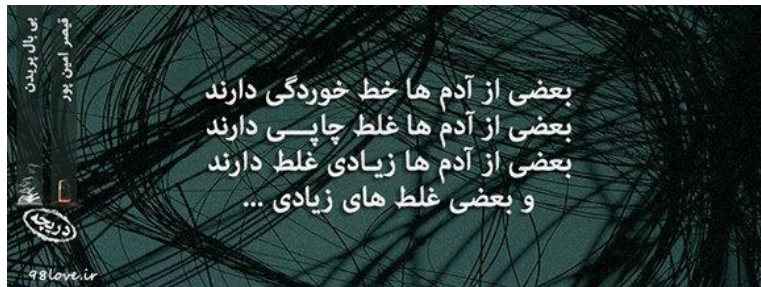
از این

نه از مهرورنه از کین می نویسم

نه از کفرونه از دین می نویسم

دلم خون است، می دانی برادر

دلم خون است، از این می نویسم



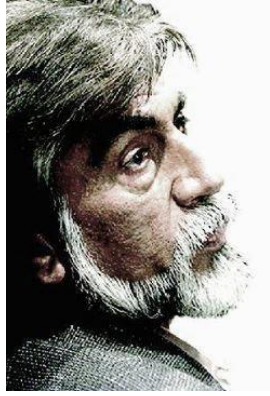
بگذار بگویمت

این دل به کدام واژه گویم چون شد

کز پرده برون و پرده دیگر کون شد

بگذار بگویمت که از ناگفتن

این قافیه در دل رباعی خون شد



دیروز
ما زندگی را
به بازی گرفتیم
امروز، او ما را ...
فردا؟

قیصر امین پور

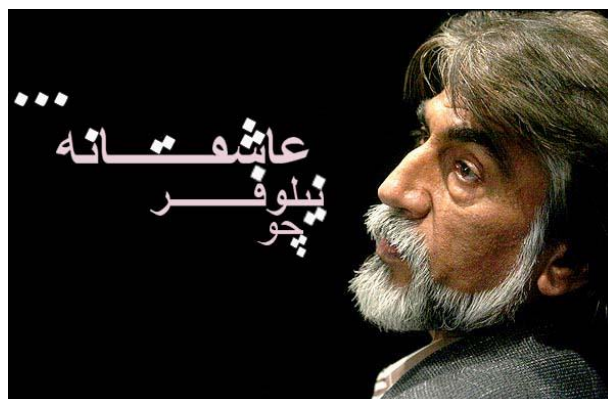
ای عشق

دستی به کرم به شانه می مانزدی

بالی به هوای دانه می مانزدی

دیر است دلم چشم به راهت دارد

ای عشق، سری به خانه می مانزدی



نان ماشینی

آسمان تعطیل است

باد میسازند

ابراهیمک و خیس

هق هق کره ی خود را خوردند

من دلم می خواهد

دستالی خیس

روی پیشانی تب دار بیابان بکشم

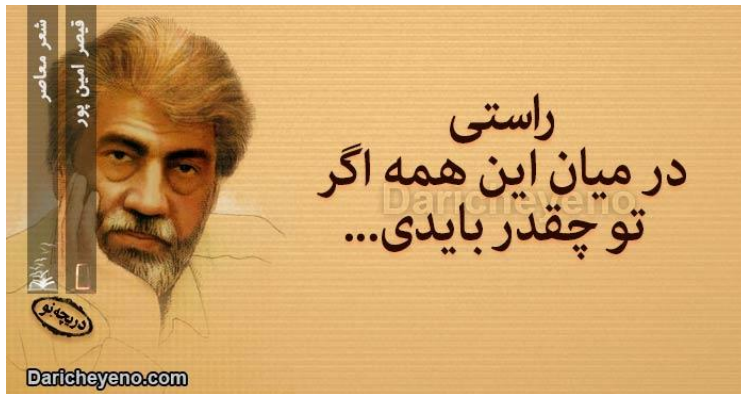
دستالم را اما افسوس

نان ماشینی

در تصرف دارد

آبروی ده ما را بردند!

کتوزد- تابستان ۵۷



روز مبادا!

وقتی تو نیستی

نه هست های ما

چونانکه میدند

نه باید ما... ..

مثل همیشه آخر حرفم

و حرف آخرم را

با بعض می خورم

عمری است

لبندهای لاغر خود را

در دل ذخیره می کنم:

باشد برای روز مبادا!

اما

در صفحه‌های تقویم

روزی به نام روز مبادا نیست

آن روز هر چه باشد

روزی شنبه دیروز

روزی شنبه فردا

روزی در ستمش، همین روزهای ماست

اما کسی چه می‌داند؟

ساید

امروز خبر روز مبادا

باشد!

وقتی تو نیستی

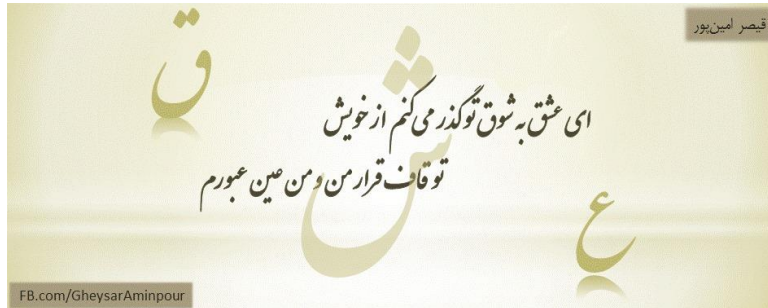
نه هست های ما

چونکه بایدند

نه باید ما...

هر روز بی تو

روز مباد است!



غزل دلگشایی

هر چند که دلتنک تر از تنک بلورم

با کوه غمت سنگ تر از سنگ صبورم

اندوه من انبوه تر از دامن الوند

بشکوه تر از کوه دماوند غرورم

یک عمر پریشانی دل بسته به موی است

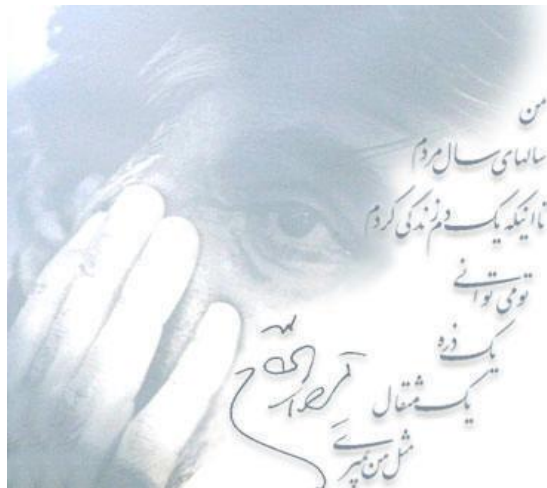
تہا سر موی ز سر موی تو دورم

ای عشق بہ شوق تو گذرمی کنم از خویش

توقاف قرار من و من عین عبورم

بگذار بہ بالای بلند تو بیالم

کز سیرہ می نیلو فرم و تشہ می نورم



آدم ها مثل کتاب ها هستند

بعضی آدم ها جلد زرکوب دارند،

بعضی جلد ضخیم و بعضی نازک،

بعضی آدم ها ترجمه شده اند،

بعضی از آدم ها تجدید چاپ می شوند،

و بعضی از آدم ها توقیف

و بعضی از آدم ها فتوکپی را آدم های دیگر اند.

بعضی از آدم ها صفحات رنگی دارند،

بعضی از آدم‌ها تیر دارند، فرست دارند،

و روی پیشانی بعضی از آدم‌ها نوشته‌اند:

حق هر کوزه استفاده ممنوع و محفوظ است.

بعضی از آدم‌ها قیمت روی جلد دارند،

بعضی از آدم‌ها با چند درصد تخفیف به فروش می‌رسند،

و بعضی از آدم‌ها بعد از فروش پس گرفته نمی‌شوند.

بعضی از آدم‌ها را باید جلد گرفت،

بعضی از آدم‌ها را می‌شود تومی‌چیب گذاشت!

بعضی از آدم‌ها نمایش نامه اند و در چند پرده نوشته می‌شوند.

بعضی از آدم‌ها خط خوردگی دارند.

بعضی از آدم‌ها غلط جایی دارند.

بعضی از آدم‌ها را باید چند بار بخوانیم تا معنی آن‌ها را بفهمیم.

و بعضی از آدم‌ها را باید خواننده دور انداخت.

کتاب‌ها مثل آدم‌ها هستند.

بعضی از کتاب‌ها برای ما قصه می‌گویند تا بخوانیم.

و بعضی قصه می‌گویند تا بیدار شویم،

بعضی از کتاب ها تسلی هستند.

بعضی از کتاب ها تقلب می کنند.

بعضی از کتاب ها دزدی می کنند!

بعضی از کتاب ها به پدر-و-مادر خود احترام می گذارند.

و بعضی حتی اسمی هم از پدر-و-مادر خود نمی برند.

بعضی از کتاب ها هر چه دارند از دیگران گرفته اند.

بعضی از کتاب ها هر چه دارند به دیگران می بخشند.

و بعضی از کتاب ها فقیر اند و بعضی کدایی می کنند.

بعضی از کتاب ها پر حرف اند، ولی حرف برای گفتن ندارند،

و بعضی ساکت و آرام اند ولی یک عالم حرف کتبی در دل دارند.

بعضی از کتاب ها شمار اند،

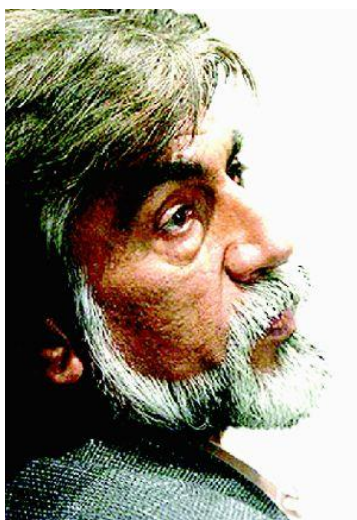
بعضی از کتاب ها تب دارند و میان می گویند.

بعضی از کتاب ها، کودکانه و لوس حرف می زنند.

و بعضی از کتاب ها فقط غمی زنند و نصیحت می کنند.

بعضی از کتاب ها پیش از تولد می میرند.

و بعضی تا ابد زنده هستند.



خسته ام از این کویر

خسته ام از این کویر، این کویر کور و پیر

این، هموطن بی دلیل این سقوط ناکزیر

آسمان بی هدف، بادهای بی طرف

ابرهای سربه راه، بیدهای سربه زیر

ای نظاره سگفت ای نگاه ناکمان

ای بهاره در نظر ای، هنوز بی نظیر

آیه آیات صریح سوره سوره ات فصیح

مثل خطی از، مبوط مثل سطر ای از کویر

مثل شعر ناگهان مثل کریم بی امان

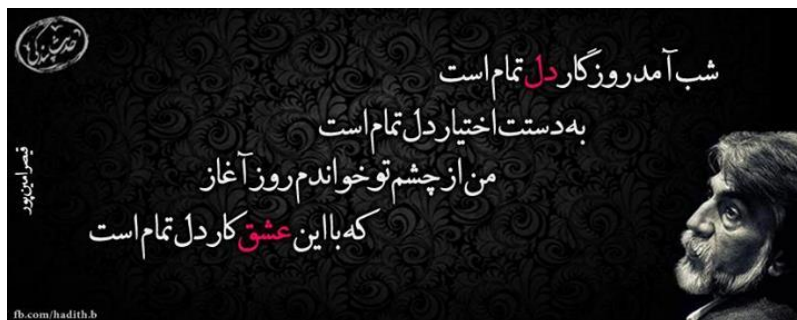
مثل محطه های وحی، اجتناب ناپذیر

ای مسافر غریب، در دیار خویشتن

باتو آشنا شدم باتو در همین مسیر

از کویر سوت و کورتا مرا صد از دی

دیدمت ولی چه دور دیدمت ولی چه دیر
این تویی در آن طرف پشت میله‌ها را
این منم در این طرف پشت میله‌ها اسیر
دست خسته مرا مثل کودکی بگیر
با خودت مرا ببر، خسته ام از این کویر



یک لحظه از نگاه تو کافی است

ای عشق، ای ترنم نامت ترانه‌ها

معشوق آشنای همه عاشقانه‌ها

ای معنی جمال به هر صورتی که هست

مضمون و محتوای تمام ترانه‌ها

با هر نسیم، دست تکان می‌دهد گلی

هر نامه‌ای ز نام تو دارد نشانه‌ها

هر کس زبان حال خودش را ترانه گفت:

گل با سگوفه، خوشه‌ی گندم به دانه‌ها

شب‌نم به شرم و صبح به لبخند و شب به راز

دریا به موج و موج به ریک کرانه‌ها

باران قصیده‌ای است تروتازه و روان

آتش ترانه‌ای به زبان زبانه‌ها

امام از زبان غزل خوانی تو نیست

شبنم چگونه دم زند از بی کرانه‌ها

کوچه به کوچه سرزده ام کوبه کومی تو

چون حلقه در به درزده ام سر به خانه‌ها

یک لحظه از نگاه تو کافی است تا دلم

سودا کند می به همه جاودانه ها



کوه کریه می کند: آتش، آتش!

سنگ ناله می کند: رود، رود بی قرار

کوه کریه می کند: آتش، آتش!

آه سرد می کشد باد، باد اخاذ

خاک می زنده سر، آسمان سوگوار

سرو از کمر خمید، لاله و از کون دمید

برک و بار باغ ریخت، سبز سبز در بهار

ذره ذره آب شد، التهاب آفتاب

غرق پیچ و تاب شد، جست و جوی جویبار

در لبش ترانه آب، از کدازهای درد

دردش غمی مذاب، صخره صخره کوهسوار

از سلاله می سحاب، از تبار آفتاب

آتش زبان او، ذوالفقار آب دار

باورم نمی شود! کی کسی شنیده است

زیر خاک کم شوند، قله های استوار؟

بی تو کردمی زخم، هردمی هزار غم

روی سانه می دلم، هر غمی هزار بار

هر چه شعر گل کنم، گوشه ی جمال تو!

هر چه شربسکفم، پیش پای تو نثار!





روح شاد و یادش کرامی